

تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان (۱)

علی نجفی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ
شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ.
حجرات / ۱۳.

سرزمین کهن و باستانی از هامون تا جیحون که اینک «افغانستان» نام دارد و در گذشته‌ها بخشی از «خراسان بزرگ» و ایران قدیم یا «آریانا» محسوب می‌شد، از دیرباز زیستگاه و گذرگاه اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و آیین‌های گوناگون بوده است.

این قلب پرطپش آسیا به دلیل مختصات ویژه جغرافیایی اش بعنوان چهارراه ارتباطی قاره کهن، در درازنای تاریخ پرآشوب خود شاهد مهاجرت‌ها، جابجایی‌ها، لشکرکشی‌ها، کشورگشایی‌ها، نفوذ و افول فرهنگ‌ها، ظهور و زوال تمدن‌ها، استیلا و انقراض امپراتوری‌ها، رونق و فترت آیین‌ها، صعود و سقوط مکتب‌ها و دیگر تحولات و رویدادهای عظیم و پرشتاب بوده است.

برآیند و پیامد طبیعی و بدیهی چنان گذشته پرآشوب و پرتلاطم، تکوین و تشکیل ملتی با ساختار شدیداً متنوع و پیچیده در چارچوب افغانستان کنونی بوده است؛ ملتی که اکنون به شکل آینه‌ی تمام نمای تاریخ تحولات گذشته و موزه زنده اقوام و فرهنگ‌ها ظهور و بروز نموده است.

از دیگرسو، نه تنها محدوده جغرافیایی موسوم به افغانستان؛ بلکه حوزه‌ها و گستره‌های پیرامونی آن مانند شبه قاره هند، آسیای مرکزی، خاور میانه و ترکستان شرقی (سین کیانگ چین) نیز سرزمین‌های برخوردار از تنوع زیستی، قومی، فرهنگی و مذهبی اند و طبعاً افغانستان در مرکز و حدفاصل این چهار حوزه تمدنی نیز نمی‌تواند از گوناگونی و پیچیدگی انسانی موجود در آن ساحت‌ها برکنار بماند.

به دلایل یاد شده و دیگر دلایل و عوامل طبیعی، محیطی، تاریخی و انسانی، جامعه موزاییکی افغانستان با ساختار اجتماعی ناهمگون و ناهمسان فرهنگی و انسانی خود پدید آمده است. گروه‌های گوناگون نژادی، قومی، زبانی و مذهبی در چارچوب این موزه زنده تاریخ و گنجینه اقوام و فرهنگ‌ها زندگی می‌کنند. افغانستان از نظر تنوع و تکثر قومی و فرهنگی، اولین کشور آسیا به شمار می‌رود. بیش از پنجاه گروه قومی با خصوصیات فرهنگی متمایز و صدها قبیله و عشیره در قلمرو این سرزمین کنیرالاقوام به سر می‌برند. گویشوران و سخنگویان به بیش از سی زبان و گویش مستقل یا نیمه مستقل در گستره جغرافیای افغانستان گسترده‌اند. پیروان مذاهب و فرق گوناگون اسلامی و معتقدان به سایر ادیان نیز در قلمرو این سرزمین زندگی می‌کنند.

مجموعه و منظومه این تنوع‌ها و تکثرها، رنگین‌کمان زیبا و دل‌انگیز رنگ‌ها و فرهنگ‌ها، اقوام و مذاهب را در آسمان نیلگون سرزمین خورشید (خراسان کبیر) شکل داده و «گلشن خاورزمین» را با گل‌های متنوع و رنگارنگ، مزین و معطر نموده است. در مقاله حاضر ما به معرفی و دسته‌بندی گل‌های معطر و رنگارنگ همین بوستان غنی و پر بار پرداخته‌ایم؛ چه این که بر بنیان تعالیم کتاب آسمانی ما، فلسفه وجودی اقوام، قبایل و تیره‌ها در جوامع بشری، صرفاً شناسایی و تشخیص گروه‌های انسانی از یکدیگر است؛ نه دلیل و انگیزه‌ای برای برتری، تبعیض و تعصب (قرآن کریم، حُجرات: ۱۳). ما هم در مقاله حاضر با الهام از همین نگاه و دیدگاه قرآنی، به معرفی و شناسایی گروه‌های قومی افغانستان پرداخته‌ایم، تا شناخت و معرفت متقابل اقوام و گروه‌های اجتماعی، بستر هم‌پذیری و درک متقابل و در نهایت، تفاهم و مودت بین الاقوام را بر محور آرمان‌های مشترک ملی در کشور بلا دیده‌ما فراهم سازد.

کلیاتی در ارتباط با تنوع قومی - فرهنگی افغانستان

افغانستان کشوری است دارای تنوع اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و مذاهب. گروه‌های گوناگون قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی در چارچوب این سرزمین زندگی می‌کنند تا آنجا که از سرزمین و کشور افغانستان با عناوینی چون «موزه اقوام» «گنجینه اقوام» و

«موزاییک قومیت‌ها» یاد شده است. این سرزمین از لحاظ تنوع و ناهمگونی قومی اولین کشور آسیاست و در سطح جهان مقام سی و هفتم را دارا می‌باشد.

کاربرد اصطلاحات و تعبیراتی چون «جامعه افغانستان» و «ملت افغانستان» در واقع نوعی مجاز و تسامح در گفتار است، نه کاربرد دقیق و علمی واژه‌های جامعه و ملت. هرگاه دقیق و بدون تسامح سخن گفته شود، جامعه واحد و ملت واحد افغانستان عملاً فاقد مصداق خارجی و الگوی بیرونی خواهد بود. آنچه در عالم واقع و بیرون از دایره مفاهیم و تعاریف وجود دارد، جامعه «چندگانه» و «چند پارچه» و ملتی با «هویت پنجاه تکه‌ی» افغانستان است که ناهمسانی‌ها و تمایزات آن پارچه‌ها، تکه‌ها و گونه‌های موزاییکی به مراتب فزون‌تر از همسانی‌ها و اشتراکات آنهاست. آنچه با سرینجه خشونت و شمشیر استعمارگران و سران زورمدار قبایل، ناخواسته و ناخودآگاه در جغرافیای بنام افغانستان گنجانده شده‌اند، در واقع مجمع الجزایری از اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت است که تنها حلقه وصل و نقطه اشتراک بنیادین اکثر ساکنان آن داشتن دین مشترک است. دین اسلام تنها پیوند دهنده ساکنان افغانستان به شمار می‌رود.

اطلاق و کاربرد اصطلاح «جامعه» به مفهوم رایج در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز بر جماعت پریشان و فروپاشیده ساکن در افغانستان، خالی از اشکال نیست. به تعبیر «دورکیم»^۱ جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی، جامعه‌ی مانند افغانستان هنوز به «وجدان جمعی» نرسیده است و همبستگی موجود در چنین جوامعی بیشتر همبستگی مکانیکی است؛ در حالی که همبستگی اجتماعی در یک جامعه پیشرفته جنبه ارگانیکی داشته و برپایه نوعی تقسیم کار اجتماعی استوار است. (آرون، ۱۳۶۴: ۳۷۰-۳۴۰)

تنوع قومی افغانستان به روایت ارقام و فهرست‌ها

در یک نگاه کلی بیش از پنجاه قومیت با خصوصیات خاص قومی - زبانی و سنت‌های ویژه، در این سرزمین شناسایی شده‌اند (خسروشاهی، ۱۳۸۳: ۱۱). به گفته

^۱ - E. Durkheim

جورج آرنی^۱ روزنامه‌نگار معروف انگلیسی «در جوار پشتون‌ها حداقل بیست و یک گروه قومی دیگری وجود دارند که به بیشتر از سی زبان گوناگون حرف می‌زنند.» (آرنی، ۱۳۷۶: ۴).

یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «بررسی‌های اخیر نشان می‌دهد که ۵۵ گروه قومی در درون مرزهای افغانستان زندگی می‌کنند. با ورود و اقامت پناهندگان و مهاجرین از اتحاد شوروی سابق، در پی شکست جنبش ضد بلشویکی «باسمه‌چی» در دهه ۱۹۲۰ و در فرار از کشاورزی کلکتیو در دهه ۱۹۳۰ جمعیت غیر پشتون کشور افزایش یافت.» (میظر، ۲۰۰۳)

اولین نقشه قومی افغانستان را شوروی‌ها تهیه کردند. این نقشه از سوی «بروک» (۱۹۵۵) در نشریه «سووتسکایا اتنوگرافیا» منتشر شد که شامل ۱۶ گروه قومی است و تا سال‌های دهه ۷۰م. بارها به همین صورت مورد استفاده قرار گرفته است (سان‌لیور: ۲۰۲). در حال حاضر بهترین نقشه قومی در دسترس «اطلس خاور نزدیک توبینگر» (TAVO) متعلق به انستیتوی جغرافیای دانشگاه توبینگر (آلمان) است که در آن ۵۷ قوم از اقوام پشتون گرفته تا میش مست (ایماق‌های فارسی زبان ساکن شمال هرات، ۵۰۰۰ نفر)، طاهری (ایماق‌های فارس زبان در شمال فراه) جت، بلوچ و هندو شناخته و معرفی شده‌اند. (همان)

اما پرشمارترین فهرست قومی مربوط به «هیستوریا افگانیستانا» اثر ماسون^۲ و روموندن (۱۹۶۵-۱۹۶۴) است که در آن نام بیش از ۲۰۰ قوم، ذکر شده است. (همان: ۱۹۹)

«اروین اریوال»^۳ و همکارانش که جدی‌ترین تلاش را برای فهرست کردن اقوام افغانستان انجام داده‌اند، نام ۵۵ گروه قومی را در این سرزمین فهرست کرده و از ۵۴ گروه قومی زیر بطور مشخص نام برده‌اند: عرب (عرب زبان)، عرب (فارسی زبان)،

^۱ - G. Arney

^۲ - Masson

^۳ - Erwin, Orywal

ایماق، بلوچ، بلوچ (جت بلوچ)، براهویی، اشکاشیمی، فارسیوان، فیروزکوهی، گاورباتی، غربت، گوجار، هزاره، هزاره سنی، هندو، جلالی، جمشیدی، جت، جوگی، قیرقیز، کوتانا، ملکی، ماوری، میش مست، مغول، تاجیک کوهستانی، مونجانی، نورستانی، اورموری، پره چی، پشه ای، پشتون، پیکراج، قرلیق، قزاق، قیچاق، قزلباش، روشانی، سنگلیچی، شادی باز، شقنانی، شیخ محمدی، سیک، طاهری، تاجیک، تاتار، تایمنی، تیموری، تیره‌ی، ترکمن، ازبک، واخی، وانگووالی، یهودی و زوری. (گلاتزر، ۱۹۹۸، نقل از: میلی، ۱۳۷۷: ۲۲۶)

هرچند در فهرست ارائه شده توسط اریوال و همکاران او، تکرار و تداخل فراوان و نیز کاستی‌هایی به چشم می‌خورد؛ با این حال مفصل‌ترین فهرستی است که اسامی اقوام افغانستان در آن درج می‌باشد.

ملا فیض محمد کاتب در کتاب «نسب نامه افغان» که موضوع اصلی آن قوم شناسی قبایل پشتون است، علاوه بر معرفی تفصیلی گروه قومی یادشده، حدود سی گروه قومی غیر پشتون را نیز بطور مختصر معرفی می‌کند. حاج کاظم یزدانی در مقدمه‌ای بر اثر مذکور می‌گوید: کاتب... جمعاً ۱۳۸ قوم و طایفه را معرفی کرده است (کاتب، ۱۳۷۲: ۲۱). مرحوم کاتب علاوه بر قبایل پشتون، اقوام و طوایف (یا به تعبیر خودش: فرقه‌های) ذیل را نیز نام برده است: سادات، قریش، عرب غیر قریش، تاجک، هزاره، اویماق، قزلباش، کیانی، مغول جغتائی، اوزبک، دیگان، هندی، هندو، سواتی، شلمانی، تیراهی، کشمیری، کرد و ریکاء، لیزکی یا لکزی، ارمنی، قلماق، حبشی، یهود، بلوچ، دولت شاهی، جدید الاسلام (نورستانی)، ترکمان و اقوام سیستانی، قاینی، برجندی، کرمانی، مشهدی، همدانی، کاشغری، چتراری و بخارائی (همان: ۱۵۶-۱۳۵).

در فهرست مرحوم کاتب، اسامی برخی از اقوامی که اینک در افغانستان موجود هستند، ذکر نگردیده است؛ مانند پشه‌ای‌ها، قیرقیزها، قزاق‌ها، دراویدی‌ها، گجراتی‌ها و امثال آنان. در مقابل، اقوامی در این فهرست درج گردیده که اینک نشانی از آنان در

افغانستان نیست و ممکن است منقرض و یا در اقوام دیگر جذب شده باشند؛ مانند حبشی، ارمنی، دولت‌شاهی و امثال آنها.

دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (منتشره در ایران) در ذیل مدخل «افغانستان» و تحت عنوان تکمله‌ای بنام «قوم‌نگاری افغانستان»، معرفی و شرح حال مختصری از ۱۸ گروه قومی این کشور ارائه داده است به این شرح: پشتون، تاجیک، فارسیوان، بلوچ، ازبک، ترکمن، مغول، هزاره، ایماق، نورستانی، پاشایی، جت، قزلباش، قیرقیز، هندو و سیک، براهویی، یهود و عرب (دایره‌المعارف اسلامی، ذیل افغانستان).

در سرود ملی جمهوری اسلامی افغانستان نیز نام ۱۴ قوم از اقوام ساکن این سرزمین درج گردیده است: بلوچ‌ها، ازبک‌ها، پشتون‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، عرب‌ها، گوجرها، پامیری‌ها، نورستانی‌ها، براهویی‌ها، قزلباش‌ها، ایماق‌ها و پشه‌ای‌ها.

در این سرود نیز اقوام عمده و قابل توجه افغانستان ذکر گردیده؛ اما احتمالاً به همین تعداد، اقوام خُرد و ریز دیگر از قلم افتاده‌اند؛ مانند قیرقیز، قزاق، تاتار، مغول، هندو، سیک، جت و امثال آنها.

از ترکیب و تلفیق مجموع گفته‌های فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که **حد اقل ۲۲** و **حد اکثر ۵۵** گروه قومی مستقل در جغرافیای بنام افغانستان زیست می‌کنند که مجموعاً به بیش از سی زبان مختلف، صحبت می‌نمایند.

منشأ نژادی اقوام افغانستان

چنانکه قبلاً گفته شد حدود ۵۰ گروه قومی و بیش از ۳۰ زبان و لهجه در قلمرو افغانستان امروز وجود دارد. در بخش معرفی اقوام این سرزمین (قسمت دوم مقاله تحت نام «سیمای اقوام افغانستان» که به معرفی ۲۵ گروه قومی خواهیم پرداخت) حتی‌المقدور درباره منشأ نژادی تک تک اقوام در بخش مربوط به هر یک از آنها بحث خواهد شد. آنچه در این فراز از نظرتان خواهد گذشت، خاستگاه و منشأ نژادی کلیه اقوام افغانستان در یک دسته‌بندی عام و در سطح کلان است.

در یک نگاه کلی و کلان و از منظر تعلق به یکی از نژادهای عمده بشر، کلیه ساکنان امروز افغانستان از نظر نژادشناسی و بررسی جمجمه، به چهار گروه نژادی عمده به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

۱- نژاد قفقازی یا آریایی یا هندو اروپایی که شامل پنج زیر شاخه ذیل می‌گردد: پشتون، تاجیک، بلوچ، نورستانی، پشه‌ای و هندی تباران (سیک‌ها، هندوها، گجراتی‌ها و کشمیری‌ها).

۲- نژاد زرد (مشممل بر اقوام ترک و مغول) که زیر مجموعه‌های ذیل را در بر می‌گیرد: هزاره، ازبک، ترکمن، ایماق یا چار ایماق، قزاق، قیرقیز، قزلباش و دیگر طوایف خُرد و ریز به نام‌های تاتار، مغول، جغتایی و امثال آن که در مناطق مختلف پراکنده‌اند.

۳- نژاد براهویی درآویدی زبان که قوم کوچکی است و گفته می‌شود اصالت هندی (بومیانی که پیش از ورود قفقازی‌ها در این سرزمین سکونت داشته‌اند) دارند و گویا از هندوستان به نقاط مرزی بین افغانستان و پاکستان مهاجرت کرده‌اند (غرجستان، ۱۳۶۶، ش: ۱: ۵۷-۴۳).

۴- نژاد سامی یا عرب که تنها شامل دو زیر مجموعه است: «سادات» شیعه و سنی که از اعقاب پیامبر اسلام هستند و در سراسر افغانستان پراکنده‌اند و «عرب‌ها» که از بازماندگان سپاه اسلام و عرب هستند و در شمال و شرق (نواحی بلخ و اطراف جلال آباد) زندگی می‌کنند و زبان و فرهنگ مردم محلی را پذیرفته‌اند.

لویی دوپری^۱ افغانستان‌شناس معروف امریکایی نیز همین طبقه بندی کلی را از زاویه دیگر مطرح کرده است: بر اساس خصوصیات رنگ، شکل، رنگ مو، شکل و ساخت سر و بینی و قامت، سه سنخ نژادی قفقازیوار، مغولوار و سیاهوار استرالیایی تغییر شکل یافته [احتمالاً منظور بومیان استرالیاست] را در میان اقوام افغانستان تشخیص

^۱ - Louis, Dupree

داده‌اند. مثلاً اقوام پشتون، تاجیک، بلوچ و نورستانی را از سنخ قفقازیوار؛ اقوام هزاره، ایماق، ترکمن، ازبک و قیرقیز را از سنخ مغولوار؛ و براهویی‌های دراویدی زبان را از سنخ سیاهواران استرالیایی شمرده‌اند (دوپری، ۱۹۸۰: ۶۵-۵۷).

این تقسیم‌بندی در حقیقت نسخه دیگری از همان تقسیم‌بندی پیشین است؛ تنها با این تفاوت که سادات و عرب‌ها که از نظر ساختار فیزیکی و شکل ظاهری از جمله گروه‌های قفقازیوار به حساب می‌آید، در اینجا از قلم افتاده است.

با توجه به این که دو گروه نژادی اخیر (عرب‌ها و براهویی‌ها) گروه‌های کوچک و کم جمعیتی هستند، می‌توان گفت اکثریت قاطع ساکنان افغانستان از دو نژاد عمدهٔ زرد و قفقازی تشکیل می‌گردد. با در نظر داشت موقعیت جغرافیایی افغانستان که در نقطه تلاقی دو نژاد یاد شده قرار گرفته است، این ترکیب تا حدودی طبیعی هم هست. از آنجا که هیچ‌گونه آمار و احصائیه رسمی و قابل اعتماد در خصوص ترکیب قومی جمعیت افغانستان وجود ندارد، با اتکا به حدس و تقریب می‌توان گفت ۶۰ تا ۶۵٪ ساکنان این سرزمین از اقوام قفقازی یا آریایی تشکیل گردیده است و ۳۵ تا ۴۰٪ دیگر از اقوام زرد پوست یا ترک و مغول. بر اساس این تقریب و تخمین، اقوام قفقازی ۲۰٪ از اقوام ترک و مغول بیشتر است. ولی هرگاه یک گمانه و فرضیه نسبتاً قوی به واقعیت بپیوندد و از نظر علمی و تاریخی اثبات گردد، در این صورت، جمعیت قفقازی‌ها و زردپوستان در افغانستان برابر خواهد شد. برخی از مورخان و قوم‌شناسان اشاره کرده‌اند که طائفه غلجایی یا غلزی - که اینک یکی از سه قبیله و شاخهٔ اصلی تشکیل دهندهٔ قوم پشتون به حساب می‌آید - دارای منشأ و اصالت ترکی و مرتبط با قوم ترک‌تبار خلج و خلجی خراسان هستند که در اثر معاشرت با پشتون‌ها، زبان و فرهنگ آنها را پذیرفته‌اند (فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸).

علاوه بر مورخان قدیم و قوم‌شناسان معاصر پشتون و غیر پشتون مانند نعمت الله هروی در «مخزن افغانی»، بهادر شاه ظفر کاکا خیل در «پشتانه در تاریخ په زنانکی»، در

برخی اشعار خوشحال خان ختک و در اثر معروف داکتر حسن کاکر بنام «افغان، افغانان و تشکیل دولت در هند، فارس و افغانستان» که به این موضوع پرداخته‌اند؛ آخرین صاحب نظری که به موضوع یادشده اشاره کرده است، دابلیو. لی. فیشر^۱ استرالیایی است که می‌گوید: «گفته می‌شود غلزایی‌ها که در جوار پاکستان زندگی می‌کنند، ریشه ترکی دارند» (فیشر، ۱۹۹۴: نقل از سراج، ش ۱۲: ۵۴). پیش از او نیز کلیفورد به این نکته اشاره کرده است: «سنت‌های خاص آنان [غلزایی‌ها] حکایت از تعلق ایشان به نیاکان ترک دارد» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۵۳).

اگر این نظریه به اثبات برسد و آنگاه با استفاده از تقریب و تخمین، جمعیت غلجایی‌ها را ۱۰٪ جمعیت کل کشور به حساب آوریم؛ با کم کردن ده درصد از نفوس قفقازی‌ها و افزودن ده درصد به جمعیت اقوام زرد، ترکیب قومی پنجاه - پنجاه به دست خواهد آمد.

در خصوص زبان‌های رایج و موجود در افغانستان نیز وضعیت تقریباً به همین روال است. علی‌رغم این که به بیش از سی زبان در این سرزمین تکلم می‌شود، در عین حال تمام آنها به چهار خانواده بزرگ زبان‌های بشری منتهی می‌شود:

الف) زبان‌های هندو اروپایی مشتمل بر پشتو، فارسی، بلوچی، زبان‌های رایج در نورستان، تیراهی، به احتمال قوی پشه‌ای و...

ب) خانواده زبان‌های اورال - آلتایی مشتمل بر ازبکی، ترکمنی، مغولی، تاتاری، قیرقیزی، قزاقی، اویغوری و دیگر زبان‌های اقوام زرد پوست.

ج) دراویدی که تعداد اندکی (براهویی‌ها) در چخانسور بدان تکلم می‌کنند و گفته می‌شود اینان از بقایای بومیان هندوستان هستند.

د) خانواده زبان‌های سامی که تعداد اندکی از اعراب باقی مانده در چهار ولایت

^۱- D. L. Fischer

شمال افغانستان بدان تکلم می‌کنند.

در اینجا هم با توجه به قلت متکلمان به دو گروه زبانی اخیر، می‌توان گفت اکثریت قاطع مردم افغانستان به یکی از دو خانواده بزرگ زبان‌ها (هند - اروپایی و اورال - آلتایی) تکلم می‌کنند. زبان حدود هشتاد درصد از مردم به خانواده هندو اروپایی تعلق دارد و بیست درصد دیگر هم به خانواده زبان‌های اورال - آلتایی. دلیل فربهی و برتری گروه اول نسبت به دوم در عرصه زبان این است که بخشی از اقوام زرد پوست (ترک و مغول) مانند هزاره‌ها، ایماق‌ها و قزلباش‌ها نیز به زبان‌های هندو اروپایی تکلم می‌کنند. قبلاً گفتیم که قفقازی‌ها یا آریاتبارها که همگی به زبان‌های هندو اروپایی سخن می‌گویند، حدود ۶۰٪ از ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند. هرگاه سه قومیت زرد پوست و فارسی‌گوی یادشده را که حد اقل ۲۰٪ ساکنان کشور را تشکیل می‌دهند، نیز به آن ۶۰٪ اضافه کنیم، همان ۸۰٪ به دست خواهد آمد.

دشواری تشخیص و تفکیک برخی سرچشمه‌ها:

یکی از موضوعاتی که در ضمن معرفی گروه‌های قومی مورد بحث قرار می‌گیرد، مسأله «منشأ نژادی» آنهاست. منظور از عنوان یاد شده این است که خاستگاه و ریشه خونی و تباری هر یک از اقوام به کدام یک از نژادهای بزرگ بشر منتهی می‌شود. منشأ نژادی برخی از اقوام افغانستان به «مغول‌ها» منتهی می‌شود و برخی دیگر به «ترک‌ها» و گروه سوم به اصطلاح دورگه هستند و ترکیبی از ترک و مغول. از آنجا که عموماً تفکیک و تشخیص اقوام ترک‌نژاد از اقوام مغول‌نژاد و بالعکس، به دلایل متعدد، دشوار و دور از دسترس است؛ ما ناگزیر در تبیین منشأ نژادی چنان اقوامی از عناوین ترکیبی و تلفیقی مانند «ترک - مغول» «اقوام اورال - آلتایی» و «اقوام زرد پوست آسیایی» استفاده کرده‌ایم.

اما دلایل و عوامل دشواری تشخیص ترک‌نژادان از مغول‌نژادان و بالعکس را به این شرح می‌توان خلاصه کرد:

الف) یکی از ابزارهای تفکیک و تمییز گروه‌های انسانی از همدیگر، زبان و ابزار تکلم آنان است. در موضوع مورد بحث ما (تفکیک ترک و مغول) این ابزار مهم چندان کمکی به ما نمی‌کند؛ زیرا بسیاری از اقوام مغول‌نژاد، زبان مادری‌شان (مغولی) را رها کرده، به زبان ترکی سخن می‌گویند.

ب) فاکتور مهم دیگر در تفکیک گروه‌های انسانی، آداب، رسوم، آداب و فرهنگ آن‌هاست. این فاکتور نیز نمی‌تواند در اینجا به مدد ما بیاید؛ زیرا آداب، رسوم، شیوه زندگی، طرز لباس پوشیدن و دیگر عناصر فرهنگ عمومی ترک‌ها و مغول‌ها، بسیار نزدیک بهم و در اغلب موارد مشترک است.

ج) از آنجا که در طی قرون و اعصار متمادی، ترک‌های شرقی و مغول‌ها در مجاورت هم زندگی کرده‌اند، اختلاط و امتزاج نژادی و فرهنگی گسترده میان آنها صورت گرفته است؛ به گونه‌ای که بخشی از اقوام آنها دو رگه شده‌اند. این اختلاط‌ها و در هم آمیختگی‌ها باعث دشواری مضاعف تفکیک ترک و مغول شده است.

د) مطالعه و مشاهده تفاوت‌های موجود میان گروه‌های مختلف انسانی در خصوص ظاهر فیزیکی و چهره‌شناسی آنان نیز یکی از ابزارها و شیوه‌های تفکیک و تشخیص اقوام به شمار می‌رود. در این زمینه هرچند مغول‌ها با ترک‌های غربی (ترک‌های قفقاز، ترکیه، آلبانی و شرق اروپا) تا حد زیادی قابل تشخیص هستند و همانندی‌های فیزیکی کمتری میان آنها وجود دارد؛ اما تشخیص مغول‌ها از ترک‌های شرقی (ساکنان ترکستان شرقی یا سین‌کیانگ چین و ترکستان غربی یا آسیای میانه کنونی) از نظر چهره و ظاهر فیزیکی نیز دشوار است و شباهت‌های فراوان میان آنها وجود دارد.

ه) به دلیل همان شباهت‌ها و اشتراکات فراوان میان ترک‌ها و مغول‌ها، مؤرخان و محققان، گاه همه ترک‌های شرقی و مغول‌ها را تحت نام «تاتار» و گاه زیر عنوان «ترک» و گاه هم بنام «مغول» یاد کرده‌اند که این بی‌دقتی‌ها نیز بر دشواری کار افزوده است.

❖ سیمای اقوام افغانستان

۱- پشتون یا افغان

گروه قومی پشتون در عرف سایر اقوام افغانستان «افغان» یا «اوغان» و در پاکستان «پتان» و در هند «پهتان» و در زبان انگلیسی (که این اصطلاح از طریق هند به آن راه یافته) نیز «پهتان» خوانده می‌شود و خود آنان علاقمندند که «پشتون» یا «پختون» خوانده شوند. در برخی منابع عربی از آنها بنام «سلیمانی» یاد شده که احتمالاً به مسکن اولیه آنان (کوه‌های سلیمان) یا به دیدگاه یهودی تبار بودن آنان اشاره دارد. هر چند قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هـ.ش واژه «افغان» را مترادف با تبعه کشور افغانستان تعریف کرد و آن را بر تمام اقوام این کشور تسری داد و در سطح بین‌المللی هم از هویت ملی اتباع افغانستان بعنوان «افغان» یاد می‌شود؛ اما با این حال در عرف مردم این سرزمین همواره کلمه افغان و پشتون، مساوی و مترادف تلقی می‌شود.

پشتون‌ها بزرگترین گروه قومی در افغانستان و بنیانگذار کشوری به همین نام هستند. از سال ۱۱۲۶ هـ.ش / ۱۷۴۷ م. که پشتون‌ها سلسله «درانی» را در قلب خراسان کبیر تشکیل دادند و بعداً نام قبیله خود یعنی «افغان» را بر آن سرزمین نهادند و نام زیبا و تاریخی خراسان (سرزمین خورشید و گلشن خاور زمین) را به افغانستان تبدیل نمودند؛ آنان پیوسته قدرت و حاکمیت سیاسی را در اختیار و انحصار خود داشته، از امتیازات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراوان نسبت به سایر اقوام برخوردار بوده‌اند...

الف) منشأ نژادی:

در خصوص منشأ نژادی پشتون‌ها نظرات گوناگون وجود دارد. خود آنان بر اساس شجره نامه قومی، علم نسب‌شناسی قدیم و تاریخ اسطوره‌ای، خود را از اعقاب بنی اسرائیل می‌دانند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۶/کاتب، ۱۳۷۲: ۴۱-۴۵). بر اساس این روایت، واژه افغان منسوب به «افغانا» یا «افغانه» است که وی نواده بنیامین فرزند یعقوب(ع) بوده که در روزگار عسرت بنی اسرائیل، همراه با چهل تن از فرزندان خود به سمت مشرق هجرت کرده، در شرق سرزمین فارس متوطن شده‌اند و افغان‌های فعلی از نسل بنیامین

و افغانه هستند (شاکر، ۱۳۸۴: ۲۵). گروه دیگر از آنان نیز نسب خود را به «افغانه» از وزرای حضرت سلیمان می‌رسانند. گروه سوم، همان حکایت را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کنند: «شاؤل شاه عبرانیان، نوه‌ای بنام «افغانه» داشته که نزد داوود نبی پرورش یافته بوده است. آنگاه که بلاها بر بنی اسرائیل نازل شد، افغانه همراه با چهل پسر خود به تپه‌های غور (یا هزارمجات کنونی) رفته است (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۱). گروه چهارم از آنها (از جمله ابراهیم‌زی در کتاب «تواریخ خورشید جهان») نیز نسب خود را به طالوت پادشاه معروف یهود می‌رسانند (ابراهیم‌زی، ۱۳۱۱: ۴۶، به نقل از: شهرانی، ۲۰۰۷: پشتون‌ها). روایت‌های یادشده علی‌رغم اختلافات جزئی، در یک موضوع اساسی توافق دارند و آن، منشأ بنی‌اسرائیلی داشتن پشتون‌هاست. این نظریه از طرف برخی نویسندگان پشتون چون حافظ رحمت خان، افضل خان ختک و قاضی عطاء الله خان مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفته است. بعضی از خاورشناسان مانند بیلو^۱، سرویلیام جونز^۲ و میجر راورتی^۳ نیز نظریه مذکور را که اساس physiogonomy (علم سیمای شناسی ویا چهره شناسی) دارد، حمایت کرده و باور دارند که بین خصوصیات سیمای پشتون‌ها و یهودی‌ها شباهت‌های شگفت‌آوری ملاحظه میشود (افریدی، ۲۰۰۲: تاریخ پختون‌ها). پیش از ارائه نظریات جدید در مورد تقسیم بندی نژادهای بشری، نظریه بنی‌اسرائیلی بودن پشتون‌ها در میان مورخان، سلاطین و طبقات خاص و عام آنها از عمومیت برخوردار بوده است؛ تا آنجا که شیر علی خان حاکم معاصر با سید جمال الدین در هنگام وفات، از جمله وصایای خود به این نکته اشاره می‌کند: «ما اصلاً از اهل اسرائیل می‌باشیم» (شهرانی، همان).

آن دسته از محققان غربی و داخلی که طرفدار تئوری بنی‌اسرائیلی بودن پشتون‌ها هستند، بطور کلی دلایل و مستندات مدعای آنان را به چهار دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد:

^۱- H. W. Bellew

^۲- S. Jones

^۳- M. Raverty

الف) شجره‌نامه انسانی و نسبی خود افغان‌ها؛ (ب) وجود شباهت‌های جسمانی و فیزیکی میان افغان‌ها و یهودی‌ها؛ (ج) وجود نام‌های مشترک میان آنها چون سلیمان، داود، یوسف و یعقوب؛ (د) اسامی زیست‌بوم افغان‌ها منشأ یهودی و اسرائیلی دارند؛ مانند کوه «سلیمان» که مسکن اصلی افغان‌ها بوده است؛ موجودیت نام «کابل» در تورات عهد عتیق؛ موجودیت کلمه «ارزارت» در کتاب تورات که آن را شکل پیشین کلمه «هزاره‌جات» کنونی دانسته‌اند.

اما دیدگاه یادشده علی‌رغم کثرت طرفداران، اینک به دلایل متعدد که اینجا فرصت ذکر آنها نیست، مورد قبول و پذیرش پژوهندگان قرار ندارد.

برخی نظرات دیگر مانند مورخان قدیم پشتون تبار، ریشه و منشأ قبایل پشتون را به قبطیان مصر و اعراب رسانده‌اند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۲۵). آقای اعظم افریدی در مقاله تاریخ پختون‌ها می‌گوید: هرگاه ساختار اجتماعی و نیز آداب و رسوم یک قوم دلیلی بر منشأ نژادی آنها به شمار آید، در این صورت پشتون‌ها بیشترین قرابت و مشابهت را با اعراب دارند (افریدی، همان).

در کنار دو دیدگاه مشهور یاد شده، دو دیدگاه غیر مشهور هم توسط منابع اروپایی و غربی در این زمینه ابراز شده است:

الف) افغان‌ها ارمنی الاصل هستند و با طایفه‌ای از ارمنی‌های قفقاز موسوم به «اغوانان» از یک ریشه و تبار می‌باشند؛ (ب) افغان‌ها با گرجی‌های قفقاز از یک ریشه و تبار هستند.

ولی این دیدگاه‌ها نه طرفداران قابل توجهی دارند و نه دلایل و مستندات قابل اعتناء. اما پژوهشگران و مردم‌شناسان جدید و معاصر که نظرات‌شان بیشتر متکی بر کاوش‌های باستان‌شناسی، مطالعات زبان‌شناسی و یافته‌های تاریخ علمی می‌باشد، پشتون‌ها را شاخه‌ای از اقوام هندو اروپایی (قفقازی) می‌دانند که در مرور زمان و جریان تاریخ، عناصری از اقوام هندی، ترک، تاجیک و عرب را نیز درخود جذب کرده و ملتی را با زبان و فرهنگ مشخص پدید آورده‌اند (فرهنگ: همان). گریگوریان هم در این خصوص چنین می‌گوید: «دانشمندان عصر حاضر نژاد افغانان و ایران را از یک منشأ می‌دانند که

از هندو اروپایی یا آریایی جدا شده و در آخر کم و بیش گروپ‌های [گروه‌ها] دیگر اتنیکی چون: مغول و ترک و دیگران با آنها ترکیب شده است» (سیستانی، همان / پوهاند تژی، ۱۹۹۹: ۳۲).

این نظریه در حال حاضر دیدگاه پذیرفته شده ایست و خود پشتون‌ها نیز آن را پذیرفته‌اند. به همان پیمان‌ه که پیش از عصر امان الله دیدگاه یهودی بودن پشتون‌ها رایج بود، به همان پیمان‌ه پس از عصر یادشده، دیدگاه اخیر، شایع و رایج گردید. مورخان پشتو زبان و پشتون‌تباری چون **کهزاد، غبار، حبیبی، کاکر، سیستانی** و دیگران، نه تنها این نظریه را پذیرفته‌اند؛ بلکه بسیار هم تلاش کرده‌اند تا تاریخ و پیشینه افغانستان را هم بر اساس همین دیدگاه بسازند.

علی‌رغم اختلاف دیدگاهی که در خصوص منشأ نژادی پشتون‌ها وجود دارد و یا ممکن است وجود داشته باشد؛ با اینحال به گفته آ. فوشه خاورشناس فرانسوی «در آریایی بودن آنها شکی نیست، اگرچه این مطلب مخالف میل روحانیون انگلیس است که همواره در جستجوی «قبایل گمشده» انجیل می‌باشند» (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۸۱: ۳۱۶). قوم پشتون از منظر ساختار درون قومی به سه شاخه عمده تقسیم می‌شوند: **درانی یا ابدالی، غلزئی یا غلجی و کرلانی**. قبایل درانی در غرب، غلزئی‌ها در جنوب و کرلانی‌ها در شرق افغانستان ساکن هستند. هر کدام از قبایل یادشده در درون خود صدها ریز قبیله یا زیرشاخه بنام «خیل» و «زی» دارند. برخی منابع، طوایف عمده زیر مجموعه سه قبیله بزرگ را بیش از ۶۰ شعبه و طایفه ذکر کرده‌اند که وجه مشترک همه آنها سخن گفتن به زبان پشتوست (شفیعی، ۱۳۸۳: ۲۹).

ب) جمعیت و زیست‌بوم:

پشتون‌ها در حال حاضر در نواحی شمال پاکستان (ایالت‌های سرحد، بلوچستان و مناطق قبایل آزاد) و در مناطق جنوب و شرق افغانستان زندگی می‌کنند و خط مرزی «دیورند» قبایل پشتون را به دو بخش (قبایل پشتون در افغانستان و قبایل پتان در پاکستان) تقسیم کرده است. علی‌رغم این که حدود ۶۰٪ از جمعیت قوم پشتون در قلمرو پاکستان

و حدود ۴۰٪ دیگر در قلمرو افغانستان زندگی می‌کنند (شفیعی، همان)؛ با این وجود آنان اولین و بزرگ‌ترین گروه قومی در افغانستان هستند؛ اما آنگونه که ادعا شده، هیچگاه اکثریت (مطلق یا نسبی) نبوده و نیستند. طبق آخرین نمایه‌های تقریبی و تخمینی از جدول رده‌بندی اقوام در افغانستان، پشتون‌ها از ۳۰ تا ۴۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. قوم پشتون حدود ۱۰٪ از جمعیت ۱۶۰ میلیونی پاکستان (۱۶ میلیون نفر) را در بر می‌گیرند (نظیف‌کار و نوروزی، ۱۳۸۳: ۴۹-۴۸).

پشتون‌ها بطور متراکم در نواحی جنوب و شرق افغانستان ساکن هستند و در ده ولایت از ۳۴ ولایت به شمول قندهار، هلمند، زابل، پکتیا، پکتیکا، ننگرهار، کنر، خوست، لوگر و ارزگان (پس از تجزیه) اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل می‌دهند. در ولایت‌های ذیل نیز جمعیت قابل ملاحظه‌ای از افغان‌ها سکونت دارند: قندوز، بغلان، بلخ، غزنی، فراه، هرات، نیمروز، میدان، پروان، کاپیسا، کابل و لغمان. در سایر ولایات (به استثنای بدخشان، بامیان، دایکندی و پنجشیر) نیز گروه‌های پراکنده‌ای از قوم پشتون ساکن شده‌اند.

ج) فرهنگ و زبان:

زبان مشترک پشتون‌ها در دو سوی خط دیورند «پشتو» یا «پختو» است که شاخه‌ای از زبان‌های هندو اروپایی به شمار می‌رود. حروف و الفبای مورد استفاده در کتابت و نوشتار، الفبای عربی است؛ و در عین حال، تعدادی حروف و آوای مختص به خود نیز دارد. علی‌رغم تلاش‌های حاکمان پیشین برای توسعه زبان پشتو و تبدیل آن به زبان ملی مردم افغانستان؛ زبان پشتو از محدوده قبایل پشتون فراتر نرفته است و از نظر عمومیت و فراگیری به پای زبان دری نمی‌رسد. مطابق با یکی از آخرین نظرها حدود ۳۵٪ از جمعیت افغانستان به زبان پشتو صحبت می‌کنند (آرنالد، ۱۹۸۱: ۶۰).

زبان پشتو دارای لهجه‌های متعدد می‌باشد که دو لهجه مشهور و رایج آن به شرح

ذیل است:

الف) لهجه مشرقی که از بنیر و سوات شروع شده، لهجه‌های متفرق یوسف‌زایی، باجوڑ (حوالی پیشاور)، آفریدی، مَهَمَند، بنگش، شینوار، لغمان، لوگر، ولایت پکتیا،

مربوطات غزنی، وزیرستان، ترنگ، ارغنداب، قلات غلزایی، میدان - وردک و غیره را در برمی گیرد.

ب) لهجه غربی یا قندهاری که متکلمان به این گویش از اتمک شروع شده به سمت غرب رود سند یعنی دیره اسماعیل خان، بنو، توری، وزیرستان، کویته، شیندند، قندهار، زمینداور، فراه، جُوین، سبزواری، اوبه و بعضی جاهای دیگر امتداد می یابد» (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸).

ادبیات و میراث ادبی زبان پشتو در مقایسه با ادبیات کهن و پر بار دری، از قدمت و غنای چندانی برخوردار نیست و پیشینه آن از سه - چهار سده تجاوز نمی کند. الفنستون انگلیسی در آغاز قرن نوزدهم م. چنین نوشته است: «هیچ یک از نویسندگان پشتو پیشینه ای بیش از یک و نیم سده ندارد و تصور می کنم کتابی به این زبان نبوده است که بتواند سندی برای دوچند ساختن این پیشینه باشد...» (الفنستون، ۱۳۷۹: ۱۹۱). مشهورترین شاعران پشتوزبان «خوشحال خان ختک» (متولد ۱۲۲۲ ش) و «رحمان بابا» هستند. دو تن از امرای پشتون (احمد شاه درانی و فرزندش تیمور شاه) نیز دارای طبع شعر بوده، اشعاری از آنان به یادگار مانده است.

دین پشتون ها اسلام و مذهب شان سنی حنفی است؛ با این حال یکی از طوایف بزرگ پشتون بنام «توری» در ولایت پکتیا و ماورای خط دیورند (پاراجنار پاکستان) شیعه مذهب هستند (شرق، بی تا: ۳۱۰). آنان به آیین، مذهب و سنن دینی خود سخت پایبندند و پیشوایان دینی شان بنام های ملا، طالب، مولوی و امثال آن از منزلت و نفوذ اجتماعی فراوان برخوردارند.

فرهنگ و شیوه زندگی قبیله ای و هم چنین روحیات سلحشوری و جنگاوری در میان پشتون ها شایع است. آنان مردمان جنگجو، دلاور، کینه توز، مغرور و بیگانه ستیز هستند. تاریخ و سرگذشت این قوم با جنگ و گریز، مقاومت و ستیز، پیوند وثیق و عمیق دارد. آنان یا مشغول نبرد با سلطه جویان اجنبی بوده اند و یا درگیر جنگ با دیگر اقوام مجاور و یا مصروف کشمکش های درون قومی. به همین دلیل، روحیات حماسی

و سلحشوری، نسل اندر نسل در میان آنان تقویت گردیده و جزء فرهنگ و عاداتشان درآمده است. آنان مردمان سرکش و بیگانه‌ستیزند و در برابر سیطره اجنبی سرسختانه مقاومت می‌کنند؛ چنانکه در برابر تغییرات، نوآوری‌ها و دستاوردهای دنیای مدرن نیز پایداری می‌کنند.

پشتون‌ها به آیین، نژاد، زبان، آداب، موارث و داشته‌های ملی و قومی خود مباهات می‌کنند و به عرف و سنن «پشتون‌والی»^۱ پایبندند. به دلیل همین احساس، آنان از غرور و اعتماد به نفس بیشتری در قیاس با دیگر اقوام برخوردارند و نسبت به بیگانگان دارای حس استقلال‌طلبی و بیگانه‌ستیزی فزون‌تری هستند و در مواجهه با سایر اقوام هموطن خود از روحیات برتری‌طلبی و سلطه‌جویی برخوردارند.

۲- تاجیک

الف) منشأ نژادی:

در خصوص اصل و نسب و منشأ نژادی تاجیک‌ها، معنا و کاربرد اصطلاح «تاجیک» و تطورات آن در پرتو تاریخ؛ آنچنان دیدگاه‌های گوناگون و گاه متضاد ارائه گردیده که نقل و نقد آنها نه تنها کمکی به روشن شدن حقیقت نمی‌کند؛ بلکه ممکن است اسباب سردرگمی خواننده را نیز فراهم سازد. در اینجا تنها به برخی از این دیدگاه‌ها بطور گذرا اشاره می‌کنیم:

۱- برخی از صاحب نظران پیشین (مانند علامه محمد قزوینی، فیض محمدکاتب و دیگران) اعتقاد داشتند که تاجیک‌ها، دارای منشأ عربی هستند. به باور آنها، واژه تاجیک از نام قبیله طی گرفته شده که عرب‌ها به قبیله یادشده «طی» و فارسی زبانان «تازی» می‌گفتند و سپس از باب استعمال جزء بر کل، فارسی‌گویان همه عرب‌ها را تازی

^۱ پشتون‌والی عبارت است از مجموعه مصوبات نامکتوب و تصمیم‌های مجمع سران و بزرگان قبایل که متابعت از آنها برای اعضای هر قبیله الزامی است. به گفته سلیمان لایق «مجموعه این تصمیم‌ها پشتون‌والی نامیده می‌شود» (لایق، ۱۳۶۵: ۴). به گفته الیویه روا «پشتون‌والی هم یک ایدئولوژی است، هم حقوق عرفی و هم قانون که دارای ضمانت اجراست» (روا، ۱۳۶۹: ۱۳۷).

می‌خوانند. همین واژه تازی در مرور زمان به اشکال تازیک، تازیک، تازیک و سرانجام تاجیک درآمد و مردم بومی فارس و خراسان به عرب‌های فاتح، تازی یا تاجیک می‌گفتند. (نقل از سیستانی، ۲۰۰۶: سایت وطن/کاتب، ۱۳۷۲: ۱۳۸).

۲- تاجیک یعنی فرزند عرب که در عجم زاده و بزرگ شده باشد (فرهنگ نفیسی، برهان قاطع و غیاث اللغات، ذیل ماده تاجیک).

۳- طایفه غیر عرب و غیر ترک (همان).

۴- نام قومی از اقوام ترک (قاموس الاعلام ترکی، ذیل ماده تاجیک، نقل از: عینی: ۲۰).

۵- نسل ایرانی و فارسی زبان (فرهنگ نظام، ذیل ماده تاجیک).

۶- تاجیک به معنای قوم آریایی نژاد از ریشه «تات» است (ماهیار نوایی، ۱۳۷۷: ۴۴۶).

۷- مورخی بنام منشی محمد یوسف خان سکنه جادره (از توابع هند) در کتاب

«تاریخ یوسفی» تاجیک‌ها را شاخه‌ای از قوم مغول دانسته است (آق باش قاجار: ۲۷۲).

۸- قول دیگر در باب این لفظ اینست که لفظ تاجیک از ریشه‌ی ترکی است و

اصل آن به معنای «تبعه ترک» بوده است (دایره المعارف فارسی، ذیل تاجیک).

۹- تاجیک‌ها احتمالاً از اعقاب ساکنین سغد قدیم هستند که بر اثر فشار مهاجمین و

کشور گشایان به تاجیکستان مهاجرت کرده‌اند (همان).

۱۰- غلام محمد غبار مورخ معروف افغانستان، تاجیک‌ها را آریایی تبار؛ اما بطور

ضمنی، شاخه‌ای از قوم پشتون قلمداد می‌کند (به نقل از: نظروف، ۱۹۹۹: ۲۰).

۱۱- استاد محیط طباطبایی محقق برجسته ایرانی، تاجیک‌ها را آریایی نژاد و با

ساکنان فارس قدیم و بخشی از ساکنان ایران امروز (فارس‌ها) دارای منشأ واحد می‌داند

(نقل از: تاجیک کیست؟ ۲۰۰۶: سایت تاجیکستان).

۱۲- ولادیمیر بارتولد، تاجیک‌ها را از بازماندگان دو قوم آریایی سغدیان و

خوارزمیان قدیم می‌داند که رد پای آنها را از قرن ششم قبل از میلاد می‌توان در آسیای

میانه یافت (بارتولد: ۴۷).

۱۳- پوهاند جاوید، تاجیک‌ها را آریایی و از بقایای تخاری‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و باختری‌های قدیم می‌داند (جاوید: ۱۹۳).

۱۴- پوهاند جاوید، نظریه دیگری را نیز مورد اشاره قرار می‌دهد: «عده‌ای از دانشمندان بشرشناس معتقدند که نژاد تاجیک در نتیجه آمیزش چند نژاد نو اروپایی به وجود آمده است که در دوره‌های بسیار قدیم در قلمرو آریانا و آسیای مرکزی ساکن بوده‌اند (همان).

۱۵- یک پژوهشگر تاجیکستانی اصطلاح تاجیک را بیانگر یک هویت فرهنگی - زبانی و مساوی با فارسی زبان دانسته است: «در تحقیق و بررسی این کلمه [تاجیک]، معنی و تابش‌های آن به قول شرق‌شناس علی دیوانه‌قل، بیش از یکصدو شصت نفر از دانشمندان زحمت متحمل شده‌اند که فشرده تحقیق و نتیجه پژوهش اکثر آنان چنین است: واژه تاجیک در ابتدا به عنوان نام یکی از قوم‌های خراسان بزرگ و سپس به تمامی فارسی زبانان دنیا اطلاق گردید...» (نقل از: شکور زاده، ۱۳۱۳: ۱۳ / پیج).

آنچه ذکر گردید، چکیده‌ای از دیدگاه‌های متفاوت در خصوص اصل و نسب گروه قومی تاجیک و معانی اصطلاح تاجیک بود؛ اما چنانکه در دیدگاه‌های صاحب نظران متأخر و معاصر مانند بارتولد، غبار، محیط طباطبایی، پوهاند جاوید و دیگران مشاهده می‌شود، مطالعات جدید قوم‌شناسی و مردم‌شناسی و بالطبع نظریات جدید مبتنی بر آن یافته‌ها، تاجیک‌ها را شاخه‌ای از اقوام هندو اروپایی (قفقازی) می‌دانند. این دیدگاه فعلاً دیدگاه رایج و پذیرفته شده در تاجیک‌هاست. بعلاوه، خود تاجیک‌ها- بویژه قشر باسواد و روشنفکر آنان - نیز چنین نظر و برداشتی از هویت قومی و تباری خود دارند. به باور آنها تاجیک یعنی «قوم مسلمان، فارسی‌زبان و از ساکنان قدیم خراسان و آسیای میانه».

ب) زیست‌بوم و جمعیت:

تاجیک‌ها به‌طور گسترده و مترکم در سه کشور تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان زندگی می‌کنند؛ اما به شکل گروه‌های پراکنده در سراسر آسیای میانه و روسیه نیز به سر می‌برند. علی‌رغم این‌که کشوری بنام تاجیکستان در جغرافیای منطقه و جهان وجود دارد؛ با این حال اکثریت تاجیک‌ها در بیرون از قلمرو کشور یادشده به سر می‌برند. به گفته یک پژوهشگر تاجیکستانی، تنها ۳۸٪ از تاجیکان در اتحاد شوروی (آسیای مرکزی)

و روسیه) و ۶۲٪ در افغانستان سکونت دارند (نظروف، ۱۹۹۹: ۷). یعقوب جان سلیموف وزیر خارجه پیشین تاجیکستان در سال ۱۹۹۵ جمعیت آنها را در قلمرو سه کشور یادشده به این شرح برشمرد: «۶ میلیون تاجیک در ازبکستان، ۷/۵ میلیون در افغانستان و سه میلیون در تاجیکستان» (همین، ۱۹۹۸: ۱۸۳). بر اساس آمار سال ۱۹۸۹م. «تعداد ۳۸ هزار تاجیک در روسیه، ۳۳ هزار در قیرقیزستان، ۲۵ هزار در قزاقستان و گروهی دیگر در ترکمنستان به سر می‌بردند» (دانشنامه جهان اسلام: ذیل تاجیک/تاجیک‌ها).

محل زیست گروه قومی تاجیک در افغانستان، عمدتاً نواحی شمال، شمال شرق و غرب این سرزمین به شمول ولایت‌های بدخشان، تخار، کاپیسا، پنجشیر، پروان و هرات می‌باشد. بعلاوه جمعیت قابل ملاحظه‌ای از تاجیک‌ها در ولایت‌ها و شهرهای کابل، بلخ، غزنی، سمنگان، لغمان و سایر نواحی شمالی و مرکزی کشور، زندگی می‌کنند.

ج) فرهنگ و زبان:

زبان تاجیک‌های افغانستان فارسی دری است که شاخه‌ای از گروه زبان‌های هندو اروپایی به شمار می‌رود. همین زبان واحد را با اندکی تفاوت لهجه، در تاجیکستان «تاجیکی» در ایران «فارسی» و در افغانستان «دری» می‌گویند. زادگاه و خاستگاه زبان دری، سرزمین خراسان و حوزه تمدنی بلخ و بخارا بوده است که اجداد تاجیک‌ها در تکوین و رشد آن سهم بزرگی داشته‌اند. بنابراین زبان دری یا تاجیکی نه تنها از ورای خراسان به این سرزمین نیامده، بلکه از خراسان به دیگر سرزمین‌ها مانند شبه قاره هند و آسیای صغیر رفته است.

امروزه علاوه بر تاجیک‌ها، اقوامی دیگری مانند هزاره‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها، بیات‌ها، خلیلی‌ها و «برخی از قبایل پشتون مانند نورزایی‌های جنوب غرب» (گلانزر، ۱۹۹۸: ۲۴۴) نیز به زبان دری تکلم می‌کنند. تعدادی کثیری از افراد و گروه‌های قومی که زبان مادری شان دری نیست، نیز دری را بعنوان زبان دوم مورد استفاده قرار می‌دهند.

دین تاجیک‌ها اسلام و مذهب اکثریت آنها سنی حنفی است؛ ولی تعداد قابل ملاحظه‌ای از تاجیک‌ها نیز شیعه دوازده امامی و اسماعیلی هستند. اسماعیلیان خراسان

که گروه پرنفوس و پرنفوذ بودند، اغلب در میان تاجیک‌ها و فارسی‌زبانان این سرزمین رشد و نمو نمودند.

تاجیک‌ها سهم بزرگی در تکوین و بالندگی فرهنگ و تمدن خراسان و نیز تکوین، تداوم و توسعه زبان و ادبیات غنی و پر بار دری در این سرزمین داشته‌اند. شاعران، ادیبان و اندیشمندان نامداری از میان دری‌زبانان خراسان بزرگ برخاسته‌اند که اولین آنها رودکی سمرقندی (پدر شعر فارسی) و آخرین آنان جامی هروی بوده است. اکنون نیز آنان از نظر دانش، تحصیلات، ادب، هنر و حضور در عرصه‌های دیوانی و رسانه‌ای از اقوام پیشرو افغانستان کنونی هستند.

آنان مردمان آرام، محتاط، شکیبیا، مسالمت‌جو، اهل مدارا و خواهان زندگی آرام و بی‌درد سر هستند و از قدرت‌سازگاری با محیط‌های متنوع و متضاد و شرایط دشوار و متغیر برخوردارند. بسیاری از پژوهندگان تاجیک‌تبار و خارجی نیز به خصلت شکیبایی، نرم‌خویی و مسالمت‌جویی تاجیک‌ها اشاره کرده‌اند:

عبدالغیاث نوبهار: «این قوم به داشتن عدالت و زندگی مسالمت‌آمیز وصف شده‌اند... آنان را مردمان غیر متظاهر، قدر شناس، گشاده‌رو و آرام دانسته‌اند.» (نوبهار: ۲۲۱-۲۱۷).
جلال‌الدین صدیقی: «تاجیک‌ها... به عهد خود وفادارند و بر داشتن روابط حسنه با ملت‌های دیگر و روابط خویشاوندی و حسن معامله تأکید دارند.» (صدیقی: ۲۳۵).
پروفسور همام: «تاجیک‌های کوهستان نشین نیز به صلح‌طلبی و داشتن روحیه روستایی و همگرا مشهورند.» (همام: ۹۸).
کولدوین: «ویژگی بارز قوم تاجیک صلح دوستی آنان است.» (دانشنامه جهان اسلام: ذیل تاجیک).

۳- هزاره

هزاره‌های شیعه مذهب، دری‌زبان و از اقوام زرد پوست، سومین گروه قومی در افغانستان هستند و تعداد آنان از ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت کشور تخمین زده می‌شود. حضور گروه قومی یادشده با خصوصیات فیزیکی، زیستی، زبانی، مذهبی و فرهنگی کاملاً متمایز و منحصر به فرد در کوهپایه‌های مرکز افغانستان، اسباب حیرت مورخان و

پژوهشگران داخلی و خارجی را فراهم ساخته، نظرات گوناگون و گاه متناقضی را برانگیخته است. پرسش‌ها و ابهامات فراوانی پیرامون نژاد، زبان، مذهب و زیست‌بوم اولیه این مردم وجود دارد.

در حالی که اکثریت ساکنان افغانستان سنی مذهب هستند، حضور این گروه شیعه مذهب در قلب چین کشوری، پرسش‌های فراوانی را خلق کرده است. هزاره‌ها به نظر اغلب پژوهشگران از زیر شاخه‌های اقوام زرد پوست آسیایی هستند و بر این اساس زبان اولیه آنان فارسی نبوده است، درحالی که اینک فارسی زبان هستند. این موضوع نیز پرسش‌هایی را خلق کرده است. هم چنین موضوع خاستگاه نژادی و ریشه تباری هزاره‌ها و نیز موضوع بومی بودن یا مهاجر بودن آنان و نیز زمان ورود و اسکان آنها در موطن فعلی، سه گره از گره‌های ناگشوده و موضوعات مناقشه‌برانگیز در حوزه مطالعات هزاره‌شناسی است.

الف) منشأ نژادی:

نظریه‌های گوناگون و گاه متضاد در این خصوص ارائه گردیده و تا کنون نظریه مورد اجماعی در این مورد وجود ندارد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت این نظریه‌های گوناگون، ریشه و منشأ تباری هزاره‌ها را به یکی از منابع ششگانه ذیل رسانده‌اند:

۱) هزاره‌ها یکی از شاخه‌های اقوام آریایی (و مشخصاً تاجیک) هستند؛ ۲) منشأ نژادی هزاره‌ها «مغولی» خالص است؛ ۳) هزاره‌ها ترکیبی از ترک و مغول هستند؛ ۴) ریشه و منشأ هزاره‌ها به اقوام تبتی و قیرقیزهای پامیر منتهی می‌شود؛ ۵) هزاره‌ها با «گورکان‌های ناپالی» دارای تبار مشترک هستند؛ ۶) هزاره‌ها از ساکنان بومی افغانستان هستند. آنچه ذکر گردید، فهرستی از دیدگاه‌ها بود. جویندگان تفصیل بیشتر می‌توانند به منابع ذیل مراجعه کنند: «تاریخ ملی هزاره» اثر تیمورخانف پژوهشگر تاجیک؛ «هزاره‌ها» اثر حسن پولادی (پژوهشگر هزاره‌تبار مقیم آمریکا) و «تمدن ایرانی» نوشته جمعی از خاورشناسان فرانسوی.

در مجموع با عطف توجه به چهره و قیافه مغولوار هزاره‌ها و دیگر خصوصیات فیزیکی، وجود لغات فراوان ترکی و مغولی در زبان این مردم، برخی از آداب و سنن و

نیز شیوه زندگی این جماعت؛ نمی‌توان تردید کرد که هزاره‌ها از زیر مجموعه‌های اقوام زرد پوست آسیایی (ترک و مغول) می‌باشند و ریشه و منشأ آنان به نژاد زرد بر می‌گردد؛ اما در عین حال این حقیقت را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که تعدادی از اقوام دیگر و مخصوصاً تاجیک‌ها در تشکیل گروه قومی هزاره نقش برجسته داشته‌اند و اختلاط نژادی و تعامل فرهنگی گسترده میان دو گروه قومی یادشده صورت گرفته است. زبان کنونی، فرهنگ و برخی از آداب و شیوه زندگی هزاره‌ها گواه این مدعاست.

ب) زیست‌بوم:

هزاره‌ها بطور عموم در نواحی مرکزی افغانستان، ایالت بلوچستان پاکستان، استان خراسان ایران و آسیای میانه مانند ترکمنستان زندگی می‌کنند. محل زیست فعلی هزاره‌های افغانستان، کوهستان‌های مرکز این سرزمین می‌باشد که از چهار جهت توسط شهرها و ولایات کابل، غزنی، قندهار و بلخ احاطه شده است و «هزاره‌جات» یا «هزارستان» نامیده می‌شود که تقریباً ۷۰ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد. هزاره‌جات فعلی ناحیه‌ایست کوهستانی، دشوارگذر، دارای طبیعت خشن، آب و هوای نامساعد، زمستان‌های طولانی و سرد، کم‌زمین و کم حاصل که تنها برای تبعید یا تعذیب یک گروه یا جماعت انسانی محل مناسبی است نه برای زندگی، تأمین معیشت و رشد استعدادها و قابلیت‌ها. حاصلخیزترین و خوش آب و هواترین ناحیه هزارستان، ولایت ارزگان (به شمول ارزگان خاص، گیزاب، چوره، کمسان، تیرین، دهرآود، دایه و فولاد) بود که به «کشمیر هزاره‌جات» شهرت داشت و در تهاجم سپاه عبدالرحمان در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ میلادی، مورد اشغال و سپس غصب قبایل افغان قرار گرفت و تا امروز در اختیار آنان قرار دارد..

مهم‌ترین منطقه تاریخی و سیاحتی هزاره‌جات، وادی بامیان است که مجسمه‌های تخریب شده بودا، بقایای شهر غلغله، شهر ضحاک، شهر دره ککرک، چهلستون، بند امیر، دره فولادی و دیگر آثار مدنیت گذشته در این وادی قرار دارد. «از دیگر نواحی تاریخی هزارستان، مناطق ذیل را می‌توان نام برد: دشت ناهور و جغتو در غزنی، خوات در بهسود، آجرستان در ارزگان، شیرقلعه در گیزاب، سلطان رباط در ورس و...» (نایل،

۱۳۷۲: ۱۷-۵۷).

«هزاره‌جات منبع آب‌ها و رودهای افغانستان است و رودهای هلمند، هریرود، کابل، هیجده بلخ، ارغنداب و مانند آنها عموماً از ارتفاعات پربرف هزاره‌جات منشأ می‌گیرند» (همان: ۶۴-۵۶).

ج) جمعیت:

جمعیت هزاره‌ها تنها در دو ولایت (بامیان و دایکندی) اکثریت مطلق را تشکیل می‌دهند و مابقی سرزمین و جمعیت آنان میان ولایات مجاور تقسیم گردیده است. جمعیت قابل توجهی از هزاره‌ها در ولایات غزنی، میدان، پروان، سمنگان، جوزجان، سرپل، غور، ارزگان و... زندگی می‌کنند. در ولایات شمال (بویژه بلخ)، کابل، هرات، هلمند و شهر غزنی نیز حضور هزاره‌ها چشمگیر است. جمعیتی از هزاره‌های سنی در ناحیه شمال غرب (بادغیس) و هزاره‌های اسماعیلی و سنی مذهب در ولایت‌های بغلان و پروان زندگی می‌کنند.

در خصوص میزان جمعیت هزاره‌ها، منابع داخلی و خارجی، ارقام به شدت پراکنده و متناقض ارائه کرده‌اند. در اینجا تنها به یک نمونه از این تناقض‌ها اشاره می‌کنیم: در حالی که دایره المعارف بستانی (ج: ۴: ۶۰، به نقل از: یزدانی، ۱۳۷۲: ۲۱۳) تعداد جمعیت هزاره‌ها را ۵۵ هزار نفر ثبت کرده، در همان حال علامه محسن الامین در اعیان الشیعه (۱۳۵۴: ۱۹۶) جمعیت آنان را بیش از سه میلیون نفر ثبت کرده است. در حالی که محمود شاکر رقم ۶۰ هزار نفر از ۱۴ میلیون (کمتر از نیم درصد) را ارائه کرده؛ دولت آبادی با استنباط به ارقام فیض محمد کاتب، هزاره‌ها را ۲۷ تا ۳۱ درصد کل جمعیت می‌داند. اما با همه این ارقام متضاد، در سال‌های اخیر هزاره‌ها به عنوان سومین گروه بزرگ قومی (پس از پشتون و تاجیک) در سطح ملی و بین‌المللی پذیرفته شده‌اند و تعداد نفوس آنان بر اساس تخمین‌ها از ۱۵ تا ۲۰ درصد کل جمعیت کشور برآورد می‌شود.

د) فرهنگ و زبان:

هزاره‌های کنونی عموماً فارسی زبان هستند و به گویشی از فارسی دری موسوم به لهجه «هزاره‌گی» صحبت می‌کنند. به باور زبان‌شناسان، فارسی هزاره‌گی شاخه‌ای از

زبان‌های پهلوی شمالی و جزء زبان‌های کهن ماوراءالنهر است. گویش هزاره‌گی یک تفاوت عمده و اساسی با دیگر گویش‌های فارسی رایج در افغانستان دارد و آن این که واژه‌های فراوان ترکی و مغولی در این لهجه وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که تنها ساختار و دستور زبان هزاره‌ها کاملاً فارسی است، اما واژگان و مفردات آن مخلوطی از فارسی، ترکی و اندکی مغولی می‌باشد.

دین هزاره‌ها عموماً اسلام و مذهب اکثریت آنان شیعه اثنی عشری می‌باشد. علی‌رغم این که در عرف مردم افغانستان، اصطلاحات شیعه و هزاره، مترادف و مساوی تلقی می‌شود؛ با این حال گمان می‌رود ۱۵ تا ۲۰ درصد هزاره‌ها، سنی و شیعه اسماعیلی باشند.

شغل هزاره‌ها عموماً زراعت و مالداری و بعضاً خرید و فروش است و در شهرها به کارهای شاقه و کم درآمد می‌پردازند. تنها بخشی از آنان در شهرهای بزرگ مانند کابل، مزار شریف و غزنی به موفقیت‌هایی در عرصه‌های تجارت و تولید دست یافته‌اند. آنان نسبت به تعداد جمعیت شان، کمترین مشاغل دولتی و دیوانی را دارا هستند. هزاره‌ها از نظر وضعیت اقتصادی و معیشتی، سطح سواد و تحصیلات، سطح بهداشت و امید به زندگی، میزان اشتغال و درآمد و سطح مشارکت سیاسی، یکی از محروم‌ترین اقوام افغانستان هستند.

۴- ازبک یا ازبیک

اُزبَک (*Ozbak*) یا اُزبیک (*Ozbik*) نام یکی از اقوام زرد پوست و ترک زبان ساکن آسیای میانه است که دشت‌ها و استپ‌های شمال شرق آسیا (جنوب سیریا و شمال چین) مأوای اولیه آنها بوده و بخشی از آنها در صفحات شمال افغانستان موسوم به ترکستان افغانی متوطن شده‌اند. ازبک‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی زرد پوست و ترک زبان در افغانستان و چهارمین گروه قومی در کل کشور به حساب می‌آیند.

الف) پیشینه و منشأ نژادی:

شعبه‌ای از ایل و طایفه‌ی جوجی خان مغول بنام ازبک خان (که وی از اعقاب جوجی خان بوده) بنام طوایف «ازبک» مشهور است... از امرای آنها، ازبک خان و پسرش جانی

بیگ در تاریخ قبل از تیمور گورکانی مشهورند (دایره المعارف فارسی، ذیل کلمه ازبک). منظور از شخص یاد شده «سلطان محمد ازبک» شاه مقتدر و مدبر جغتایی است که ازبک‌ها به او منسوب هستند. شیرین آکینر نیز در باره ریشه و منشأ ازبک‌ها چنین آورده است: «ازبک‌ها ظاهراً عنوان خود را از نام رهبر خود «خان ازبک» (۱۲۸۲-۱۳۴۲) که اردوی زرین را مسلمان کرد، گرفته‌اند. آنان [اردوی زرین] عمدتاً اختلاطی از قبایل ترک بودند، اما رهبران‌شان نژاد مغول داشتند» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۲۸).

در برابر این دیدگاه مشهور، برخی از پژوهشگران معتقدند که از آمیزش ترک‌ها و تاجیک‌ها، اجداد ازبک‌ها به وجود آمده‌اند. از دیگر سو به اعتقاد برخی از پژوهندگان، نتیجه و برآیند اختلاط نژادی و آمیزش دو قومیت قزاق و تاجیک، تشکیل و ظهور گروه قومی جدیدی بنام ازبک بوده است (دایره المعارف اسلامی: ذیل مدخل ازبک)..

(ب) جمعیت و زیست‌بوم:

ازبک‌ها عموماً در دوسوی شمال و جنوب آمو (آسیای مرکزی و ترکستان افغانی) زندگی می‌کنند. ۷۵٪ از جمعیت تقریباً بیست میلیون نفری ازبکستان را قوم ازبک تشکیل می‌هد (دایره المعارف فارسی: ذیل مدخل ازبکستان) و در دیگر ممالک آسیای میانه از جمله تاجیکستان نیز گروه‌هایی از آنها ساکن هستند. در سال ۱۹۸۹ پیش از جنگ داخلی تاجیکستان، ۲۳/۵٪ جمعیت این کشور را ازبک‌ها و پس از جنگ داخلی و فرار روس‌تباران، ۲۵٪ ساکنان تاجیکستان را ازبک‌ها تشکیل می‌داده‌اند (دانشنامه جهان اسلام: ذیل تاجیکستان). بر اساس آمار سال ۱۹۹۴م. در جمهوری قیرقیزستان ۸۵۰ هزار نفر ازبک زندگی می‌کرده و در دومین شهر این کشور (اوش) ازبک‌ها اکثریت را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۸۹م. ۳۱۷ هزار نفر در ترکمنستان و تعداد قابل ملاحظه‌ای نیز در قزاقستان زندگی می‌کردند (دایره المعارف اسلامی: ذیل ازبک).

ازبک‌های افغانستان عموماً در جنوب آمو و شمال هندوکش که به ترکستان موسوم است، سکونت دارند و در ولایت‌های فاریاب، جوزجان، سرپل، بلخ، سمنگان، قندوز، بغلان، تخار و بدخشان پراکنده‌اند. ازبک‌ها نیز مانند هزاره‌ها تنها در دو ولایت (جوزجان و فاریاب) با نسبت ۸۰٪ جمعیت، دارای اکثریت مطلق هستند و در ولایت

تخار ۳۵٪ جمعیت و در ولایت‌های بغلان، قندوز، سمنگان و بلخ ۳۰٪ ساکنان را تشکیل می‌دهند (میثاق/پثار، ش ۲۴).

تعداد جمعیت ازبک‌ها (از نظر درصدی) در افغانستان از ۳٪ تا ۱۰٪ و ۱۲٪ کل جمعیت کشور تخمین زده شده است که نسبت ۶٪ در حال حاضر تخمین رایج می‌باشد. گاه نیز نفوس ازبک‌ها و ترکمن‌ها مشترکاً تحت نام ترک‌نژادان، مورد تخمین قرار می‌گیرد که باز از ۶٪ تا ۱۵٪ کل جمعیت کشور ذکر می‌شود. تعداد نفوس ازبک‌ها (از نظر عددی) نیز از ۳۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون نفر در منابع مربوط به قبل از تهاجم اتحاد شوروی (دهه هفتاد میلادی) درج گردیده است که اغلب مبتنی بر تخمین و تقریب می‌باشد؛ چنانکه «کلیفورد» تعداد آنها را ۸۵۰ هزار و «دوپری» یک میلیون ثبت کرده‌اند (دایره المعارف بزرگ اسلامی: ذیل افغانستان). اما یک آمار ارائه شده از سوی وزارت زراعت (کشاورزی) افغانستان در سال ۱۹۷۹ (حدود سی سال پیش) از ترکیب قومی نفوس چهار ولایت شمال کشور نشان می‌دهد که همان رقم حد اکثر (۱/۵ میلیون) از جمعیت ازبک‌های افغانستان نزدیک به واقع به نظر می‌رسد. پژوهشگر تاجیکستانی، آمار یادشده را چنین نقل می‌کند:

«طبق معلومات موثق احصایی که وزارت زراعت افغانستان در سال ۱۹۷۹ جمع آوری نموده است، اهالی ولایت‌های بلخ، فاریاب، جوزجان و سمنگان از جهت منسوبیت قومی و ملی بطور ذیل مشخص شده‌اند: تاجیکان از جمله تمام اهالی چهار ولایت فوق الذکر ۹۰۲/۷ هزار نفر یا ۴۴ فیصد، ازبک‌ها ۸۷۴/۵ هزار نفر یا ۳۲/۷ درصد، ترکمن‌ها ۶۱۲/۶ هزار نفر یا ۱۰/۷ درصد، هزاره‌ها ۲۰۰ هزار یا ۱۰ درصد، افغان‌ها ۱۳۱/۴ هزار یا ۶/۶ درصد و عرب‌ها ۵۸/۸ هزار یا ۴/۱ درصد را تشکیل می‌دادند» (نظروف، ۱۹۹۹: ۶).

هرگاه براساس آمار یادشده نزدیک به ۹۰۰ هزار ازبک در چهار ولایت مذکور ساکن باشند، بدون تردید ۶۰۰ هزار نفر دیگر در ولایت‌های قندوز، بغلان، تخار و بدخشان نیز ساکن خواهند بود و بدین ترتیب همان رقم ۱/۵ میلیون نفر را در سی سال

پیش اثبات می‌کند. «آکینر» نیز جمعیت ازبک‌های افغانستان را به نقل از منابع اتحاد شوروی در دهه هفتاد قرن بیست، یک میلیون و دوست هزار تن ذکر کرده و به نقل از منبع دیگر^۱، تعداد آنها را ۱/۶۴۹/۰۰۰ نفر ثبت نموده است (آکینر، پیشین: ۳۴۸). با توجه به اینکه جمعیت افغانستان در زمان مورد اشاره وزارت زراعت و آکینر، ۱۵ تا ۱۸ میلیون تخمین می‌گردد و اینک بیش از ۳۱ میلیون تخمین می‌گردد، می‌توان جمعیت فعلی ازبک‌ها را سه میلیون نفر و نزدیک به ۱۰٪ جمعیت کل کشور برآورد کرد.

د) فرهنگ و زبان:

زبان این مردم «ازبکی» نامیده می‌شود که به خانواده بزرگ زبان‌های اورال - آلتایی تعلق دارد و ترکیبی از زبان ترکی است. زبان ازبک‌ها وابسته به گروه زبان‌های ترکی خاوری می‌باشد و گاه نیز آن را جزو گروه قارلق، قارلیق یا خلج... دانسته‌اند. نزدیک‌ترین زبان به ازبکی جدید، اویغوری است (وره‌رام، ۱۳۷۲: ۱۵). شیرین آکینر نیز دیدگاهی نزدیک به آنچه گفته شد را در خصوص زبان ازبکی ثبت کرده است: «نام زبان قومی ازبک است که (بنابر تقسیم‌بندی جی. بنزینگ) به گروه ترکی شرقی تعلق دارد. این زبان را می‌توان (براساس تقسیم‌بندی باسکاکوف) در گروه کارلوق [قارلوق]، زیرگروه کارلوق - خوارزم نیز جای داد. زبان ازبک بیش از هر زبان دیگر با زبان اویغور (جدید) نزدیک است» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۴۱ و ۳۴۲).

دین ازبک‌ها در افغانستان و آسیای میانه، اسلام و مذهب شان عموماً سنی حنفی است. شغل اصلی مردم ازبک، زراعت و مالداری می‌باشد. زنان ازبک در قالین بافی و انواع گلیم و مردان شان در سوارکاری، بزکشی و پهلوانی شهره‌اند.

۵- ترکمن یا ترکمان

الف) پیشینه و منشأ نژادی:

ترکمن‌ها گروهی از اقوام زرد پوست آسیایی هستند که دشت‌های منچوری و

^۱ - Soviet Asian Ethnic Frontiers ۱۷.

مغولستان، مأوای اولیه آنها بوده است. در قرن سوم و چهارم هـ بر اثر فشار امپراتوران چین از شرق و نیز به دلیل گسترش فتوحات اسلامی، سیل مهاجرت ترکمن‌ها از سرزمین اصلی خود به سوی غرب آغاز گشت و آنان وارد حوزه‌های سیحون و جیحون و شمال خراسان شدند (گلی ۱۳۶۶: ۱۷-۱۶).

ترکمن‌ها تا عصر محمود غزنوی در صحرای قراقروم (ترکمنستان کنونی) و بیابان‌های اطراف بخارا در ماوراءالنهر به شکل چادر نشین زندگی می‌کردند و سلطان قهار غزنوی اجازه ورود آنها را به خراسان نمی‌داد. اما پس از مرگ او، ترکمانان سلجوقی در جنگ با سلطان مسعود، سپاه غزنویان را مغلوب ساختند و بدین ترتیب، ترکمن‌ها وارد خراسان و فارس و سپس آذربایجان، آسیای صغیر، عراق و شام شدند و در نهایت تا کشور اسپانیا پیش رفتند و این یورش‌های همراه با مهاجرت، اسباب پراکندگی قلمرو زیست ترکمن‌ها گردید. با غلبه بر غزنویان و غوریان، آنان یکی از بزرگترین امپراتوری‌های تاریخ بنام «سلجوقیان» را تشکیل دادند که از دروازه‌های چین تا اروپا گسترده بود. سلسله‌هایی بنام‌های سلجوقیان خراسان، سلجوقیان فارس و عراق، سلجوقیان آذربایجان، سلجوقیان آسیای صغیر و سلجوقیان شام و روم، حلقه‌هایی از آن شبکه گسترده بودند.

ب) جمعیت و زیست‌بوم:

ترکمن‌های فعلی در کشورهای ترکمنستان، افغانستان، ایران، ترکیه و عراق زندگی می‌کنند. آنان ۷۲٪ جمعیت ترکمنستان را تشکیل می‌دهند (دایره المعارف فارسی: ذیل واژه ترکمن). پیش از فروپاشی شوروی، آمار وزارت داخله (کشور) ایران در سال ۱۳۶۷، جمعیت ترکمن‌های سه کشور را به این شرح ذکر کرده است: برآورد جمعیت ترکمن‌ها حدود ۴ میلیون نفر می‌باشد که حدود ۲/۱ میلیون نفر در ترکمنستان شوروی و حدود ۱/۱ میلیون نفر در ایران ساکنند و بقیه در افغانستان زندگی می‌کنند (چلبی، ۱۳۶۸: ۳۲۳). این آمار نشان می‌دهد که جمعیت ترکمن‌های افغانستان در بیست سال پیش حدود ۸۰۰ هزار بوده است؛ در حالی که در هیچ‌یک از منابع افغانی و نیز آثار مرتبط با افغانستان، هیچ اشاره‌ای به تعداد یا درصد نفوس آنها وجود ندارد. اما آماری که قبلاً به

نقل از وزارت زراعت افغانستان نقل کردیم (نظروف، ۱۹۹۹: ۶) صحت همان رقم ۸۰۰ هزار را تأیید می‌کند؛ زیرا در آن آمار تعداد نفوس ترکمن‌ها در چهار ولایت شمال کشور ۶۱۲ هزار نفر ذکر گردیده است؛ در حالی که بطور حتم در سه ولایت دیگر ترکمن‌نشین (بغلان، قندوز و تخار) نیز حداقل ۲۰۰ هزار ترکمن زندگی می‌کنند تا رقم ۸۰۰ هزار نفر را تکمیل نمایند.

ترکمن‌های افغانستان اغلب در سواحل جنوبی آمو و نواحی هم‌مرز با ترکمنستان زندگی می‌کنند. ولایت‌های فاریاب، جوزجان، بادغیس، بلخ، قندوز، بغلان و تخار محل زیست آنهاست و در بسیاری از نواحی، ازبک‌ها و ترکمن‌ها به صورت مختلط زندگی می‌کنند.

ج) فرهنگ و زبان:

زبان ترکمن‌ها «ترکمنی» نامیده می‌شود که شاخه‌ای از زبان‌های اورال - آلتایی به شما می‌رود. آنان خود زبان خود را «ترکمن دیل» و شاخه‌ای از «جنوب غربی» زبان ترکی شناخته و قرابت زبان شناختی آن را با ترکی آذربایجان و ترکیه بیش از قرابت با زبان ترکی سایر ملت‌های آسیای میانه مانند قیرقیز، قزاق و ازبک دانسته‌اند (کنعانی، ۱۳۷۱: ۳۲۲). زبان ترکمن‌ها وابسته به گروه زبان‌های ترکی جنوبی است؛ ولی برخی از زبان‌شناسان، این زبان را در زمره گروه اغوز- ترکمن به شمار آورده‌اند (ورهرام، ۱۳۷۲: ۱۹).

دین ترکمن‌های افغانستان و آسیای مرکزی، اسلام و مذهب‌شان عموماً سنی حنفی است؛ اما طوایفی از ترکمن‌ها در ایران به مذهب شیعه گرویده‌اند. شغل ترکمن‌های افغانستان، زراعت و مالداری است و زنان آنان در قالین (قالی) و گلیم (فرش دست‌باف) بافی مهارت دارند.

۶- چارایماق

الف) قبایل فراموش شده: یکی از اقوام بزرگ و پرجمعیت و در عین حال شدیداً محروم، منزوی و ناشناخته افغانستان «چارایماق‌ها» هستند. آنان به درجات از هزاره‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها و... در گمنامی و انزوای بیشتر به سر می‌برند و نام‌شان از حافظه تاریخ

این سرزمین و رویدادهای معاصر کشور به کلی خط خورده است. مطالعات مردم-شناسی و پیشینه‌شناسی در مورد آنان، نهایت اندک است. پژوهش‌گران داخلی و خارجی اغلب آنان را از قلم انداخته‌اند. و به همین دلیل، اطلاعات اندکی از پیشینه، هویت تباری، فرهنگ و زبان ایماق‌ها در دست است.

ب) **طوایف تشکیل دهنده چارایماق:** به گفته فیض محمد کاتب «کلمه ایماق در اصطلاح و زبان مغولی به معنای «قوم» یا «حصه جمعیت متحد الاصل» است» (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۲). ایماق‌ها از چهار گروه و قوم عمده تشکیل گردیده‌اند و به همین دلیل به «چارایماق» یعنی چهار قوم معروف هستند. فرقه‌های تشکیل دهنده چارایماق، طوایف زیر هستند:

۱- **تایمنی ۲- هزاره (هزاره‌های سنی مذهب ساکن بادغیس و هرات) ۳- تیموری ۴- زوری.** طایفه تایمنی شامل دو زیر مجموعه «قبچاق» و «درزی» می‌گردد و شعبه هزاره نیز شامل «جمشیدی» و «فیروزکوهی» (همان).

اما یزدانی طوایف چارایماق را به شرح زیر ذکر کرده است: «جمشیدی، هزاره (هزاره بادغیس و هرات)، فیروزکوهی و تایمنی. اقوام تیموری، زوری و درزی شاخه‌ای از قبایل تایمنی محسوب می‌شوند» (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۳۷). شیر محمد ابراهیم‌زی طوایف چارایماق را به این شرح برشمرده است: «جمشیدی، سوری، فیروزکوهی و تایمنی» (شهرانی، ۲۰۰۱، تورک‌های ایماق، به نقل از: تواریخ خورشید جهان: ۳۱۵). فیض الله ایماق طوایف ایماق را به این شرح ذکر کرده: ایماق جمشیدی، ایماق فیروزکوهی، ایماق تایمنی و ایماق سوری (تیموری و زوری). (همان به نقل از ولس جریده).

برخی از پژوهشگران چهار ایماق را مرکب از ۵ ایل دانسته‌اند: تایمنی، فیروزکوهی، جمشیدی، تیموری و هزاره (دایره المعارف اسلامی: ذیل افغانستان).

ج) **خاستگاه نژادی:** حقایق فوق نشان می‌دهد که ایماق‌ها از قبایل متعدد تشکیل گردیده که طوایف عمده آنها چهار تا هفت گروه هستند. به دلیل همین تنوع و تکثر، یافتن منشأ نژادی واحد برای همه آنان دشوار است و باید هرکدام را به تنهایی مورد بررسی قرار داد. اینک به تفکیک در خصوص منشأ تباری هرکدام سخن خواهیم گفت:

«هزاره‌های» چارایماق با هزاره‌های هزاره‌جات، هم‌ریشه و هم‌تبار هستند. آنان شعبه‌هایی از طوایف هزاره دایزنگی و دایکندی هستند و تنها نکته تمایز شان داشتن مذهب تسنن است که بعداً به این طریقت گرویده‌اند (میتلند، ۱۳۷۶: ۲۲۹). آقای یزدانی «تایمنی‌ها» را بنابر احتمال، ترک‌تبار دانسته است. چهره و اندام تایمنی‌ها که مشابه مردم آسیای مرکزی هستند، نیز همین احتمال را تقویت می‌کند. «جمشیدی‌ها» مدعی‌اند که از نسل جمشید پادشاه اساطیری بلخ هستند و گوهر آریایی خود را حفظ کرده‌اند (دایره المعارف اسلامی، همان).

آقای ابراهیمی در کتاب «تواریخ خورشید جهان» طوایف جمشیدی و سوری را از نسل ضحاک تازی (عرب‌تبار) و فیروزکوهی و تایمنی را از نسل افغانه قدیم (پشتون‌تبار) دانسته است و همو از قول مؤلف کتاب «حیات افغانی» نقل کرده که وی طوایف ایماق و هزاره را از ریشه و منشأ واحد و جملگی را از نسل «ترخان تاتاری» ذکر کرده و تنها وجه تمایز آنها را در مذهب دانسته است. هم‌چنین لویی دوپری در جایی از کتاب «افغانستان» طوایف ایماق را بعنوان «مغول» و در جای دیگر «ترکمن ایماق» ثبت کرده است (شهرانی، پیشین، به نقل از: تواریخ خورشید جهان: ۳۱۵ و افغانستان: ۵۷ و ۱۶۹).

به نظر می‌رسد دیدگاه مناسب و منصفانه در باره خاستگاه نژادی و زمان شکل‌گیری طوایف ایماق این باشد که: «ایل‌های چارایماق در سده‌های ۱۰ و ۱۱ ق/ ۱۶ و ۱۷م. [و در جریان لشکرکشی‌ها و کوچ دادن‌های تیمور گورکانی و جانشینانش] از گروه‌های قومی گوناگون با خاستگاه‌های متفاوت مانند ترک جغتایی، ازبک، قیچاق، بلوچ و آریایی شکل یافت» (دایره المعارف اسلامی، همان، به نقل از اقوام). بر اساس این دیدگاه، ایماق‌ها دارای منشأ نژادی واحد نیستند؛ بلکه خاستگاه‌های گوناگون دارند؛ با این حال اغلب اقوامی که منشأ ایماق‌ها به آنها می‌رسد (مانند جغتایی‌ها، ازبک‌ها، قیچاق‌ها و هزاره‌ها) از اقوام زرد پوست (ترک و مغول) هستند و بر این اساس می‌توان در طبقه‌بندی اقوام افغانستان، آنها را جزء اقوام زرد پوست طبقه‌بندی کرد. به نظر می‌رسد خود ایماق‌ها نیز در باره هویت خود دچار سردرگمی هستند و آگاهی چندانی از ریشه و پیشینه خود

ندارند. به همین دلیل برخی از آنان سعی می‌کنند خود را به اقوام بزرگ‌تر بچسبانند (گلاتزر، همان: ۲۲۷/ لیور، ۱۳۷۲: ۲۰۴).

د) زبان، مذهب، زیست‌بوم و جمعیت: همه گروه‌های ایماق اکنون به زبان دری نزدیک به فارسی خراسان شرقی و گویش هراتی تکلم می‌کنند که با واژه‌های فراوان ترکی آمیخته است. اینک هرچند بطور دقیق معلوم نیست که زبان قبلی و اصلی این مردم چه چیزی بوده است؛ اما وجود لغات ترکی در زبان این مردم می‌تواند راهنمای خوبی در این مورد باشد. دین آنان اسلام و مذهب‌شان عموماً سنی حنفی است. زیست‌بوم آنان نیز ولایت کوهستانی غور در مرکز افغانستان، ولایت بادغیس در شمال غرب و بخشی از ولایت هرات در غرب کشور می‌باشد. آنها در دو ولایت غور و بادغیس از اکثریت برخوردارند.

بسیاری از منابع که به جمعیت اقوام اشاره دارند، ایماق‌ها را از قلم انداخته‌اند. آن دسته از منابع نیز که به این موضوع پرداخته‌اند، ارقام به شدت متفاوت ارائه کرده‌اند. اما با در نظرداشت مجموع آنها نمی‌توان تردید کرد که ایماق‌ها پنجمین گروه بزرگ قومی افغانستان پس از پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک هستند. برخی از منابع براساس آمارهای مربوط به دههٔ چهل و پنجاه خورشیدی، جمعیت ایماق‌ها را ۸۰۰ هزار نفر (پنجمین گروه قومی) ذکر کرده‌اند (اسعدی، ۱۳۶۶: ۱۶-۱۰ / علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۲-۱۳ / همین، ۱۳۶۴: ۱۴). برخی منابع دیگر مانند ا. جاناتا (۱۹۸۱) اریوال (۱۹۸۶) تعداد آنها را ۵۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند (سان‌لیور، ۱۳۷۲: ۲۰۱ و ۲۰۳). لوئیس دوپری، جمعیت ایماق‌ها را ۶٪ نفوس کشور (برابر با هزاره‌ها) و آمار سازمان ملل در سال ۱۹۷۸ م. ۴/۲٪ جمعیت کشور ذکر کرده‌اند (نقل از: بینش، ۱۳۷۸: ۱۰). به نوشتهٔ کلیفورد «در سال ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش حدود ۵۰۰ هزار نفر از افراد چارایماق در غرب افغانستان زندگی می‌کردند» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۶۳).

منابع و مأخذ

(آ)

۱. آرنالد، آنتونی، کمونیست چند حزبی، ترجمه محمد یوسف علمی، ۱۹۸۸، کانون ترجمه و نشر آثار جهاد، پیشاور.
۲. آرئی، جرج، افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ترجمه: محمد یوسف علمی و حبیب الرحمان هاله، ۱۳۷۶، مرکز نشراتی میوند (پیشاور)، پاکستان.
۳. آرون، ریمون، راه حل اندیشه در جامعه شناسی، مترجم: باقر پرهام، ۱۳۶۴، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
۴. آکینر، شیرین، اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه علی خزاعی فر، ۱۳۶۶، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی (مشهد).
۵. آقابخشی، علی / افشاری راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۷۹ (چاپ اول)، تهران، نشر چاپار.
۶. آقه‌باش قاجار، عبدالقادر خان، در تحقیق لفظ تاجیک، نقل از تاجیکان در مسیر تاریخ.

(أ)

۱. اریوال، اروین، قومیت بلوچ در افغانستان (مقاله)، ترجمه منیره حسینیون، به نقل از: افغانستان، اقوام - کوچ‌نشینی.
۲. اوسن، ژان، محیط و تاریخ در جهان‌بینی قبیله پاشایی (مقاله)، به نقل از: افغانستان: اقوام - کوچ‌نشینی
۳. الفنستون، مونت استوارت، افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد، ترجمه محمد آصف فکرت، (چاپ اول) ۱۳۷۶، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد (ایران).
۴. الفنستون... (چاپ دوم) ۱۳۷۹.
۵. اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، ج ۱، ۱۳۶۶، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۶. ارباب شیرانی، سعید / اعلم، هوشنگ (مترجمان)، همسایه نزدیک‌تر از خویش (افغانستان از ویژگی‌های طبیعی تا خصوصیات انسانی - مقالاتی از دایره المعارف ایرانیکا)، ۱۳۸۷، نشر کتاب مرجع، تهران.

(ب)

۱. بارتولد، ولادیمیر، تاجیکان، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.
۲. برهان، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، ۱۳۴۲، تهران، چاپ معین.
۳. بالان، دانیل، کوچ‌نشینان و میزبانان یکجانشین در کوه‌های هندوکش مرکزی و غربی افغانستان (مقاله)، ترجمه حسین بابایی و سید مهدی سیدی، به نقل از: افغانستان: اقوام - کوچ‌نشینی.
۴. بینش، وحید، بافت و ترکیب قومی، سیاسی و مذهبی طالبان (مقاله)، نقل از: جریان پرستاب طالبان.

(پ)

۱. پاپلی یزدی، محمد حسین (تهیه و تنظیم)، افغانستان: اقوام کوچ‌نشینی (مجموعه مقالات)، ۱۳۷۲، مشهد (ایران)، آستان قدس رضوی.

۲. پاپلی یزدی، دکتر محمد حسین (گردآورنده)، افغانستان؛ جنگ و سیاست (مجموعه مقالات)، ۱۳۷۲، مشهد (ایران)، انتشارات آستان قدس رضوی.
۳. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، سال ۱۳۸۴، تهران، موسسه انتشارات نگاه.
۴. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ۱۳۷۷، پیشاور، مرکز نشراتی فضل.
۵. پانوف، میشل / پرن، میشل، فرهنگ مردم‌شناسی، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، ۱۳۶۸، تهران، نشر ویس.
۶. پژوهش، محمد احسان، قزلباشان افغانستان، ۱۳۸۴، مطبعه میوند (کابل)
۷. پولادی، حسن، هزاره‌ها (تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد)، ترجمه علی عالمی کرمانی، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات عرفان.
۸. پویان، رسول، جغرافیه عمومی هرات، ۱۳۸۸ (چاپ اول)، انتشارات ترانه، مشهد، ایران.

(ت)

۱. تیمور خانف، لطفی، تاریخ ملی هزاره، مترجم عزیز طغیان، ۱۳۷۲، قم، اسماعیلیان.
۲. تژی، (پوهاند) حبیب الله، پستانه، ۱۹۹۹، پیشاور (پاکستان)، دانش کتابخانه.
۳. ترکمان، اسکندر بیگ، عالم آرای صفوی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ۱۳۷۷، تهران.

(ج)

۱. جمعی از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. جاوید، عبدالاحمد، سخنی چند درباره تاجیک‌ها، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.
۳. جاوید، عبدالاحمد/صالح، عمر، جغرافیه صنف نهم معارف، ۱۳۴۵، کابل.
۴. جمعی از نویسندگان، جریان پرشتاب طالبان، ۱۳۷۸، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
۵. جعفریان، رسول، تاریخ ایران اسلامی (صفویان از ظهور تا زوال)، ج ۴، چاپ سوم، ۱۳۸۳، تهران، دانش و اندیشه معاصر.
۶. جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفویان، ۱۳۷۰، قم (ایران)، انتشارات انصاریان.
۷. جبل‌العاملی، محسن الامین، اعیان الشیعه (دایره المعارف شیعی)، ۱۴۰۳ق/۱۳۵۴هـ بیروت (لبنان).

(چ)

- چلبی، مسعود، هویت‌های قومی و رابطه آن با هویت‌های جامعه‌ای ملی در ایران، ۱۳۶۷، تهران، وزارت کشور، دفتر امور اجتماعی.

(ح)

۱. حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ۱۳۶۳، تهران، دنیای کتاب.
۲. حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، ۱۳۷۷ (چاپ سوم)، دانش کتابخانه، پیشاور (پاکستان).

(خ)

۱. خاوری، محمد تقی، مردم هزاره و خراسان بزرگ، ۱۳۸۵، تهران، انتشارات عرفان.
۲. خاتمی خسروشاهی، کتاب آسیا (ویژه افغانستان پس از طالبان)، ۱۳۸۳، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

(د)

۱. دولت‌آبادی، بسیر احمد، شناسنامه افغانستان، ۱۳۸۲، تهران، عرفان.
۲. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، افغانستان، ۱۳۸۶، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، ۱۳۳۹، چاپ سیروس، تهران.
۴. داعی الاسلام، محمد علی، فرهنگ نظام، ۱۳۶۴ - ۱۳۶۲، تهران، چاپ افست.
۵. دولت‌آبادی، بصیر احمد، طرحی جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان، ۱۳۷۵، قم، صحافی احسانی.
۶. دوپری، لوئیس، افغانستان (تاریخ و جغرافیا)، ترجمه جعفر رسولی، ۱۳۷۹، ناشر: مترجم، قم (ایران).
۷. دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
۸. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلام علی حداد عادل، چاپ اول، ۱۳۸۰، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۹. دوپری، (داکتر) لوئی، افغانستان، ۱۹۸۰، آمریکا (انگلیسی).

(ر)

۱. رنجبر، (دکتر) احمد، خراسان بزرگ، ۱۳۶۳، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۲. رواء، اولیویه، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ۱۳۶۹، انتشارات آستان قدس رضوی (مشهد).
۳. رواء، اولیویه، افغانستان؛ الگوی مردم‌شناختی و آرام‌سازی (مقاله)، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، نقل از: افغانستان؛ جنگ و سیاست...

(س)

۱. سیستانی، دکتر ایرج افشار، کولی‌ها (پژوهشی در زمینه زندگی کولیان ایران و جهان)، ۱۳۷۷، تهران، انتشارات روزنه.
۲. سان لیور، پیر، نقشه جدید قومی افغانستان، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، به نقل از: افغانستان؛ اقوام - کوچ‌نشین.

(ش)

۱. شکور زاده، میرزا (گردآوری و تحقیق)، تاجیکان در مسر تاریخ، ۱۳۷۳، تهران، الهدی، (مشمول بر سی مقاله از نویسندگان کشورهای مختلف در باب تاریخ، هویت و فرهنگ تاجیک).
۲. شورماچ، محمد اکبر نورستانی، جغرافیای عمومی افغانستان، ۱۳۵۰، کابل.
۳. شرق، محمد حسن، تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، بی تا، مرکز نشراتی سعید، پیشاور.
۴. شیروانی، زین العابدین، ریاض السیاحه، ۱۳۳۹، تهران، انتشارات سعدی.
۵. شاکر، محمود، افغانستان (تاریخ، سرزمین، مردم)، ترجمه عزیز الله علی‌زاده مالستانی، ۱۳۸۴، تهران، انتشارات عرفان.

(ص)

۱. صدیقی، جلال الدین، تاجیکان، نقل از: تاجیکان در مسر تاریخ.
۲. صالحی امیری، سید رضا، مدیریت منازعات قومی در ایران، ۱۳۸۵، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.

(ط)

۱. طبیبیان، دکتر سید حمید، فرهنگ فرزانه (فارسی - عربی)، ۱۳۸۴ (چاپ دوم)، تهران، نشر و پژوهش فرزانه.
۲. طنین، ظاهر (گردآورنده)، افغانستان در قرن بیستم، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات عرفان.
۳. طاووسی، محمود، مجموعه مقالات، ۱۳۷۷، شیراز (ایران).

(ع)

۱. عسگری خانقاه و کمالی، ایرانیان ترکمن (پژوهشی در مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی)، ۱۳۷۴، نشر طبر.
۲. عینی، صدرالدین، معنای کلمه تاجیک، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.
۳. عمرزاده، محسن، سرحد تاجیک زبان تاجیک است، نقل از تاجیکان در مسیر تاریخ.
۴. علی آبادی، علی رضا، افغانستان، ۱۳۷۲، تهران، چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

(غ)

۱. غبار، غلام محمد، خراسان، ۱۳۲۶، کابل، انجمن تاریخ.
۲. غبار، غلام محمد، افغانستان به یک نظر، ۱۳۶۷، کابل، موسسه نشراتی آریانا.
۳. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ۱۳۷۵، قم (ایران)، صحافی احسانی.
۴. غیاث الدین رامپوری، محمد بن جلال الدین، غیاث اللغات، ۱۳۷۵، تهران، منصور ثروت.

(ف)

۱. فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، ۱۳۷۲، قم، صحافی احسانی.
۲. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۸۰، ایران (قم)، دار التفسیر.
۳. فردیناند، کلاوس، کوچ‌نشینی در افغانستان (مقاله)، ترجمه حسن خبارزاده، به نقل از: افغانستان؛ اقوام - کوچ‌نشینی.

(ق)

قریب، دکتر محمد، فرهنگ لغات قرآن، ۱۳۶۶، تهران، انتشارات بنیاد.

(ک)

۱. کاتب، ملا فیض محمد، سراج التواریخ، ج ۱ و ۲، تهران، ۱۳۷۲، موسسه مطالعات و انتشارات بلخ.
۲. کاتب، ملا فیض محمد، نژاد نامه افغان، ۱۳۷۲، قم (اسماعیلیان).
۳. کشکی، صباح الدین، دهه قانون اساسی، ۱۳۷۵، مرکز نشراتی میوند، پیشاور (پاکستان).
۴. کورنا، لورل، افغانستان، ترجمه فاطمه شاداب، ۱۳۸۳، تهران، ققنوس.
۵. کلیفورد، مری لوئیس، افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ اول، ۱۳۶۸ (چاپ دوم، ۱۳۷۱)، تهران. (در اینجا از هر دو چاپ استفاده شده است).
۶. کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ۱۳۷۲، تهران، انتشارات سمت.

(گ)

۱. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، ۱۳۷۴ (چاپ دوم)، تهران، نشر نی.
۲. گلی، امین الله، سیری در تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها، ۱۳۶۶، تهران، نظر علم.

۳. گلاتزر، برنت، آیا افغانستان در آستانه تجزیه قومی و قبیله‌ای قرار دارد؟، ۱۹۹۸، نقل از: ویلیام میلی، ۱۳۷۷.

۴. گودوین، ویلیام، هندوستان، ترجمه فاطمه شاداب، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات ققنوس.
۵. گروه پژوهشی سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ۱۳۸۱، تهران، موسسه فرهنگی ثقلین.
۶. گروسه، رنه / دینکر، ژرژ، چهره آسیا، ترجمه غلام علی سیار، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۷۵.

(ل)

۱. لایق، سلیمان، مختصری درباره قبایل پشتون، ۱۳۶۵، ناشر: آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان (کابل).
۲. لوگاشو، بی بی رابعه، ترکمن‌های ایران، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، ۱۳۵۹، تهران.
۳. لانگ، روبرت، سرزمین و مردم پاکستان، ترجمه داود حاتمی، ۱۳۷۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

(م)

۱. مصاحب، غلام حسین، دایره المعارف فارسی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۲. محیط طباطبایی، محمد، درباره لفظ تاجیک و تات، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.
۳. میلی، ویلیام، افغانستان؛ طالبان و سیاست‌های جهانی (مجموعه مقالات)، ترجمه عبدالغفار محقق، ۱۳۷۷، مشهد (ایران)، انتشارات ترانه.
۴. مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، ۱۳۶۲، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۵. ماهیار نوایی، یحیی، تاجیک و تاژیک (عنوان مقاله)، نقل از مجموعه مقالات ۱۳۷۷، محمود طاووسی.
۶. میتلند، پی. جی، هزاره‌ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس)، ترجمه محمد اکرم گیزیابی، ۱۳۷۶، قم (ایران)، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۷. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسد الله شقایب، ۱۳۷۹، تهران، موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۳ (چاپ بیست و یکم)، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۹. مورگان، دیوید، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر، ۱۳۸۰ (چاپ دوم)، تهران، نشر مرکز.

(ن)

۱. نظروف، حق نظر، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، ۱۹۹۹، برگردان از خط تاجیکی به فارسی طالب رازی، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، تربت جام (ایران).
۲. نوبهار، عبدالغیاث، تاجیکان افغانستان، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.
۳. نایل، حسین، سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، ۱۳۷۲، قم، اسماعیلیان.
۴. نظیف‌کار، غزاله/نوروزی، حسین، برآورد استراتژیک پاکستان، ج ۱، ۱۳۸۲، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۵. نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، ۱۳۶۱، تهران.

(و)

۱. وهرام، دکتر غلام رضا، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، ۱۳۷۲، مشهد (ایران)، انتشارات آستان قدس رضوی.

۲. ولایتی، علی اکبر، نگاهی دوباره به تاریخ آسیای مرکزی: نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

(ه)

۱. همام، سید سلطان شاه، تاجیک‌ها، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.
۲. هیمین، آنتونی، افغانستان زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، ۱۳۶۴، تهران، شباویز.
۳. هیمین، آنتونی، روسیه، آسیای مرکزی و طالبان، ۱۹۹۸: نقل از ویلیام میلی، ۱۳۷۷.
۴. هویدی، فهمی، افغانستان سقف جهان، ترجمه سرور دانش، ۱۳۶۲، قم، ایران.

(ی)

یزدانی، حاج کاظم، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ۱۳۷۲ (چاپ دوم)، چاپخانه مهر، قم (ایران).

ب: مقالات، مجله‌ها، جزوه‌ها و نشرات الکترونیک و مکتوب:

۱. ابوطالبی، علی، حقوق قومی اقلیت‌ها و همگرایی (مقاله) ترجمه علی کریمی مله، فصلنامه مطالعات ملی، سال اول، شماره اول.
۲. احمدی، حمید، قومیت و قوم‌گرایی در ایران افسانه یا واقعیت (مقاله)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۶-۱۱۵.
۳. آفریدی، اعظم، تاریخ پختون‌ها، ترجمه ملا داد آریایی، روزنامه فرانت پست، پاکستان، ۱۵ اپریل ۲۰۰۲، به نقل از: سایت جاویدان www.jawedan.com
۴. اسمیت، منابع قومی ناسیونالیزم (مقاله) به نقل از: مطالعات ملی (فصلنامه)، پیش شماره، بهار ۱۳۷۷.
۵. امان اللهی بهاروند، اسکندر، بررسی علل گوناگونی قومی در ایران از دیدگاه انسان‌شناسی (مقاله)، ص ۱۵: به نقل از فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۹، پاییز ۱۳۸۰.
۶. تاجیک کیست؟ ۲۰۰۶، به نقل از سایت تاجیکستان: www.tajikistan.com - (who is a tajik)
۷. دانشنامه آزاد الکترونیکی (ویکی پدیا)، ذیل مدخل: مردم نوستانی: <http://fa.wikipedia.org/wiki/>
۸. رنا، محمد سرور، افغانستان مهد آریانا و وطن اقوام آریایی است (مقاله)، ۲۰۰۷، نقل از سایت افغان جرمن آنلاین www.afghan-german.com
۹. سیستانی، اعظم، خراسان، ایران و افغانستان (مقاله)، ۲۰۰۶، نقل از: سایت افغان جرمن آنلاین.
۱۰. سراج (فصلنامه)، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، خزان و زمستان ۱۳۸۴، ش ۲۶-۲۵، مقاله بصیر احمد دولت آبادی.
۱۱. سراج (فصلنامه)، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال سوم، ش ۱۲، تابستان ۱۳۷۶؛ ۸۰-۴۹، مقاله دبلیر. لی. فیشر بنام: اوضاع سیاسی و اقتصادی افغانستان، ترجمه محمد علی جويا.

۱۲. شهبزانی، عنایت الله، اقوام و نژادها در افغانستان، فصل اول (پشتون‌ها)، ویراستار دکتر همت فاریابی، ۲۲ اکتبر ۲۰۰۷، نقل از: سایت کاتب.
۱۳. شهبزانی، عنایت الله، اقوام و نژادها در افغانستان، فصل چهارم (تورک‌های ایماق)، ویراستار دکتر همت فاریابی، مارچ ۲۰۰۸، نقل از: سایت کاتب.
۱۴. شهبزانی، عنایت الله، اقوام و نژادها در افغانستان، فصل پنجم (تورک قزلباش)، ویراستار دکتر همت فاریابی، اپریل ۲۰۰۸، نقل از: سایت کاتب.
۱۵. صراط، ماهنامه عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سال اول، شماره مسلسل ۳ و ۴.
۱۶. غرجستان (مجله)، ش ۱، ۱۳۶۶، کابل، صص ۵۷ - ۴۳، مقاله جلال الدین صدیقی.
۱۷. کارلس، هیو، تاجیک‌های دره پنجشیر جبال هندوکش (مقاله)، ترجمه حسن مسعودی، مجله مردم شناسی، ۱۳۵۵، ص ۱، ش ۴ و ۵.
۱۸. کهزاد، احمد علی، یفتل و یفتلی (مقاله)، ۱۳۳۷، ناشر: بنیاد فرهنگی کهزاد، نقل از: سایت افغان - جرمن آنلاین.
۱۹. کنعانی، محمد امین، ایرانیان ترکمن (نگاهی به گذشته و حال)، ۱۳۷۸، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴.
۲۰. میظر، دیوید، افغانستان؛ تاریخ مداخله خارجی و تغییر و تحولات اجتماعی (مقاله)، ترجمه یاسمین میظر، ۲۰۰۳، نشریه کریتیک، ش ۳۴، ناشر: انستیتو مطالعات شوروی وابسته به دانشگاه گلاسکو (انگلیس)، نقل از: <http://www.peykarandees.org/afghanistan/Afghan>
۲۱. میثاق ایثار، نشریه حزب اسلامی افغانستان در ایران، شماره ۲۴، تاریخ: ۱۳۸۰/۶/۱۳
۲۲. هوشنگ، برنامه‌ها و تحولات در بخش تعلیمات ابتدایی (مقاله و گزارش)، عرفان، نشریه وزارت تعلیم و تربیه افغانستان، شماره ۶، کابل، سنبله ۱۳۶۲.

